

«خلاصه کتاب»

نام کتاب: امدادهای غیبی در زندگی بشر

نویسنده: متفکر شهید استاد مرتضی مطهری

۰۱. عید مبعث: روز توحید، آزادی، رستاخیز انسانیت، عقل و علم

- **روز توحید و آزادی:** نویسنده مبعث را روز توحید و آزادی بشر می‌داند، زیرا اسلام "فریاد لا اله الا الله" را برآورد و تأکید کرد که "جز خدا چیز دیگری شایسته پرستش و عبادت، خضوع و کرنش نیست." این پیام، بشریت را به رهایی از هرگونه بندگی غیر از خدا دعوت می‌کند. آیه "تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم أن لا نعبد الا الله و لا نشکر به شیئا و لا یتخذ بعضا بعضا اربابا من دون الله" به عنوان نامه‌ای از سوی پیامبر به سران جهان برای دعوت به توحید و نفی هرگونه اربابیت غیر از خدا ذکر شده است.
- **روز عقل و علم:** مبعث، روز عقل و علم معرفی شده است. نویسنده با اشاره به امی بودن پیامبر (ص) و آغاز رسالت ایشان با فرمان "اقرأ باسم ربک الذی خلق" (بخوان به نام پروردگارت که آفرید)، "خلق الانسان من علق" (انسان را از خون بسته آفرید)، "اقرأ و ربک الاکرم" (بخوان که پروردگار تو از همه کریم‌تر است)، "الذی علم بالقلم" (آنکه قلم به دست بشر داد، خواندن آموخت، نوشتن آموخت، علم آموخت و فکر داد)، این موضوع را شگفت‌آور می‌داند. نقل قولی از کتاب "محمد پیغمبری که از نو باید شناخت" آورده شده که می‌گوید: "من واقعاً به همه مسلمانان جهان تبریک می‌گویم که پیغمبر آنها با اینکه در سرزمین امیت مبعوث شد سخن خود را با علم و سواد و معلومات و دفتر و کتاب و قلم شروع کرد."
- **روز رستاخیز انسانیت:** مبعث نه تنها رستاخیز پیامبر (ص) بود، بلکه "از مبعوث شدن او جهانی برانگیخته و مبعوث شد، دنیایی بپا خواست، انقلابی عظیم و همه جانبه بپا شد." این انقلاب در دو جبهه بیرونی و درونی، اخلاقی و اجتماعی، معنوی و دنیایی بود.
- **انقلاب بیرونی/اجتماعی:** اسلام مردم را به قیام در برابر ظلم و طبقه استثمارگر واداشت.
- **انقلاب درونی/اخلاقی:** "بشر را حتی علیه تباه‌کاری‌های خودش به قیام واداشت." این خاصیت منحصر به فرد دین است که انسان را وادار می‌کند "از خود حساب بکشد، خود را ملامت کند، و خود را به پای محکمه عدل و انصاف بکشد."

۰۲. جاودانگی دین: "خورشید دین هرگز غروب نمی‌کند"

نویسنده به این موضوع اصلی سخنرانی می‌پردازد که آیا دین نیز مانند سایر پدیده‌های دنیوی دارای اجل و پایانی است یا خیر. او معتقد است که دین هرگز غروب نمی‌کند و روز به روز در آسمان انسانیت "ظاهرتر" می‌شود.

- **تغییر و تحول در دنیا:** نویسنده اذعان می‌کند که "دنیای ما دنیای تغییر و تحول است" و هیچ چیز برای همیشه باقی نمی‌ماند، "همه چیز عوض می‌شود، کهنه می‌شود، برچیده می‌شود، دوران عمرش منقضی می‌شود، و به نهایت می‌رسد." اما پرسش اینجاست که "آیا دین نیز همین طور است؟"
- **پاسخ ویل دورانت:** نویسنده به نقل قول از ویل دورانت، مورخ لادین، در کتاب "درس‌های تاریخ" اشاره می‌کند که با عصبانیت می‌گوید: "دین صد جان دارد، هر چیزی اگر یک بار می‌رانده شود برای همیشه می‌میرد مگر دین که اگر صد نوبت می‌رانده شود باز زنده می‌شود."

معیار جاودانگی پدیده‌های اجتماعی: برای اثبات علمی جاودانگی دین، نویسنده معیاری برای پدیده‌های اجتماعی ارائه می‌دهد:

- **همخوانی با خواسته‌های بشر:** پدیده‌هایی که باقی می‌مانند، باید با خواسته‌های بشر تطبیق کنند؛ یا خودشان خواسته بشر باشند، یا تأمین‌کننده خواسته‌های بشر باشند.
- **خواسته‌های طبیعی (فطری):** اینها خواسته‌هایی هستند که ناشی از ساختمان طبیعی بشرند و هر انسانی به موجب انسان بودن، خواهان آنهاست و قابل ترک نیستند. مثال‌ها: علاقه به تحقیق و کاوش علمی، علاقه به جمال و زیبایی، علاقه به تشکیل کانون خانوادگی و تولید نسل، علاقه به همدردی و خدمت به هم‌نوع. نویسنده تأکید می‌کند که این خواسته‌ها طبیعی هستند و نمی‌توان جلوی آنها را گرفت. (مثال: شکست کمونیسم در حذف نهاد خانواده، چون علاقه به خانواده فطری است).
- **خواسته‌های غیر طبیعی (اعتیادی):** اینها عادت‌هایی هستند که قابل ترک و تغییر هستند. مثال‌ها: عادت به چای، سیگار، مشروب و مواد مخدر. اینها اگرچه به صورت خواسته در می‌آیند، اما مصنوعی هستند و قابل ترک هستند.
- **تأمین‌کننده منحصر به فرد خواسته‌های بشر:** اگر پدیده‌ای صرفاً تأمین‌کننده خواسته‌های بشر باشد، برای ماندگاری نیاز است که "چیز دیگری هم نتواند جای او را بگیرد." به عبارت دیگر، نیازهای بشری وجود داشته باشند که فقط دین قادر به تأمین آنها باشد و چیز دیگری نتواند آن نیازها را بهتر از دین تأمین کند. (مثال: جوراب نایلونی جای جوراب نخی را گرفت، چراغ برق جای چراغ موشی را گرفت، چون بهتر نیازها را تأمین می‌کردند). اگر جایگزینی بهتر پیدا شود، آن پدیده از بین می‌رود.
- **کاربرد معیار جاودانگی در مورد دین:** نویسنده نتیجه می‌گیرد که دین هر دو خاصیت جاودانگی را دارد:
 ۱. **جزء نهاد بشر است:** "هم جزو نهاد بشر است، جزو خواسته‌های فطری و عاطفی بشر است."
 ۲. **تأمین‌کننده منحصر به فرد خواسته‌هاست:** "و هم از لحاظ تأمین حوائج و خواسته‌های بشری مقامی را دارد که جانشین ندارد و اگر تحلیل کنیم معلوم می‌شود اصلاً امکان ندارد چیز دیگری جایش را بگیرد."

فطری بودن دین

مفهوم "فطری بودن دین" نه تنها یک نظریه قرآنی، بلکه دیدگاهی می‌داند که کاوش‌های روان‌شناختی نوین نیز با آن همخوانی دارد. این ایده بر این مبنا استوار است که دین در نهاد بشر قرار داده شده است و جزو فطرت اوست.

- **قرآن کریم:** فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا (روم/۳۰) این آیه به معنای "توجه خویش را به سوی دین حق‌گرایانه پایدار و استوار کن. همانا این فطرت الله را که همه مردم را بر آن آفریده، نگاهدار" است و نشان می‌دهد که دین ریشه در خلقت انسان دارد.
- **امام علی (ع):** انبیا را به عنوان کسانی تعریف می‌کند که برای مطالبه "پیمانی که با دست خلقت در نهاد بشر بسته شده" و "روی صفحه دل آمده" فرستاده شده‌اند. این بیان، بر وجود یک پیمان ذاتی و ناگفته در عمق ذات و فطرت بشر با خداوند تأکید دارد.
- **اصالت نظریه قرآنی:** نویسنده تأکید می‌کند که این نظریه برای اولین بار توسط قرآن مطرح شده و پیش از اسلام چنین تز و فکری در جهان وجود نداشته است.

نظریات مختلف در باب علل پیدایش دین و نقد آنها

در ادامه کتاب به بررسی و نقد نظریات گوناگون درباره چگونگی پیدایش دین و آینده آن می‌پردازد:

۱. دین مولود ترس:

- **مدعا:** برخی، از جمله لوکرتوس، فیلسوف رومی، معتقد بودند که دین از ترس انسان از طبیعت (رعد، دریا، بیماری، مرگ) نشأت گرفته است. لوکرتوس می‌گوید: "نخستین پدر خدایان ترس است".
- **نقد:** نویسنده اشاره می‌کند که این فرضیه قدیمی هنوز هم طرفدارانی دارد، اما دیدگاه‌های بعدی آن را به چالش کشیده‌اند.

۲. دین مولود جهل و نادانی:

- **مدعا:** برخی دیگر معتقد بودند که دین نتیجه جهل بشر به علل حوادث طبیعی است. از سان برای تعلیل حوادث، علل ماوراء طبیعی فرض می‌کرده است.
- **نقد:** این نظریه نیز مانند نظریه ترس، معتقد است که با توسعه علم، دین از بین خواهد رفت و عالم شدن مترادف بی‌دین شدن است.

۳. دین به دلیل علاقه به نظم و عدالت:

- **مدعا:** عده‌ای دیگر مطرح کرده‌اند که گرایش بشر به دین، ناشی از علاقه او به نظم و عدالت است. زمانی که انسان بی‌عدالتی را در طبیعت یا اجتماع می‌بیند، برای تسکین درونی خود دین را می‌آفریند.

- **نقد:** این نظریه نیز معتقد است که با پیشرفت و حل مشکلات اجتماعی، دین از بین می‌رود.

۴. دین ابزاری برای کسب امتیاز در جوامع طبقاتی (فرضیه مارکسیستی):

- **مدعا:** این فرضیه ادعا می‌کند که دین در ابتدا وجود نداشته و با پیدایش مالکیت و جوامع طبقاتی (فئودالیسم، کاپیتالیسم)، طبقه حاکم برای حفظ منافع خود و جلوگیری از قیام طبقه محکوم، دین را اختراع کرده است. دین را "افیون ملت‌ها" می‌دانستند.

- **نقد:** تاریخی: این فرضیه نتوانست جایگاه خود را پیدا کند، زیرا تاریخ نشان می‌دهد که دین از مالکیت قدیمی‌تر است و در دوران اشتراکی اولیه نیز وجود داشته است.

- **پشتیبانی از طبقات محروم:** تاریخ نشان می‌دهد که دین همواره از میان طبقات ضعیف و محکوم ظهور کرده است. به عنوان مثال، موسی (ع) با گروهی زیردست در مقابل فرعون و فرعونیان ایستاد. پیامبر اسلام (ص) نیز از سوی طبقات محروم (عمار یاسر، ابوذر غفاری، سلمان فارسی) حمایت شد، در حالی که اشراف و پولدارها (ابوسفیان، ابوجحل) با او مخالفت می‌کردند.

- **تغییر دیدگاه کمونیست‌ها:** نویسندگان به نقل از بن بلا، رئیس جمهور اسبق الجزایر، اشاره می‌کند که حتی خروش‌چف، رهبر شوروی، و برخی از تئوریسین‌های کمونیست پذیرفته بودند که اسلام می‌تواند "نیروی محرک و نیروی انقلابی عظیمی" باشد و عامل مبارزه با امپریالیسم باشد. این نشان می‌دهد که دیدگاه "دین افیون ملت‌هاست" حتی از سوی خودشان به چالش کشیده شده است.

۵. دین ریشه در تمایلات جنسی (فرضیه فروید):

- **مدعا:** فروید معتقد بود که دین نه از ترس، نه از جهل و نه از نابرابری‌های اجتماعی نشأت گرفته است، بلکه ریشه‌اش در تمایلات جنسی سرکوب شده‌ای است که به ناخودآگاه می‌روند و به اشکال دیگری مانند دین بروز می‌کنند. او پیشنهاد می‌کرد که با "آزادی جنسی مطلق"، دین نیز از بین خواهد رفت.

- **نقد: پشیمانی فروید:** نویسندگان اشاره می‌کند که فروید خودش نیز از حرفش پشیمان شد و شاگردانش نیز این نظریه را نپذیرفتند.

- **نظریه یونگ:** یونگ، شاگرد فروید، با اینکه پذیرفت دین از ناخودآگاه بشر تراوش می‌کند، اما معتقد بود که عناصر روان ناخودآگاه منحصر به تمایلات جنسی سرکوب شده نیست. او تأکید کرد که روان

ناخودآگاه بشر "فطری و طبیعی" است و "جزئی از سرشت بشر" است و دین نیز "جزئی از اموری است که در روان ناخودآگاه بشر به طور فطری و طبیعی وجود دارد".

تأیید فطری بودن دین توسط دانشمندان معاصر

دیدگاه‌های دانشمندان برجسته معاصر در تأیید فطری بودن حس دینی:

• ویلیام جیمز (روانشناس و فیلسوف آمریکایی):

- در کتاب "دین و روان" (احتمالاً ترجمه آن)، ویلیام جیمز می‌گوید که بسیاری از امیال درونی ما ریشه در امور مادی دارند، اما "بسیاری از آن‌ها هم از دنیایی ماورای این دنیا سرچشمه می‌گیرد".
- او اضافه می‌کند: "دلیل اینکه اصولاً بسیاری از کارهای بشر با حساب‌های مادی جور در نمی‌آید همین است".
- جیمز همچنین بیان می‌کند که در "هر امر مذهبی همیشه نوعی وقار و صمیمیت، وجد و لطف، محبت و ایثار می‌بینم. حالات روانی مذهبی خواصی دارد که آن خواص با هیچ حالت از حالات بشر تطبیق نمی‌کند".
- وی معتقد است که همانطور که غرایز مادی ما را با این دنیا پیوند می‌دهد، "غرایز معنوی هم ما را با دنیای دیگر پیوند می‌دهد".
- او فلسفه‌های ماوراء طبیعی را "بمنزله ترجمه‌هایی می‌داند که انسان از زبان دیگری انجام داده باشد"، یعنی انسان این مفاهیم را از "ندای دل خود" دریافت کرده و سپس به آن شکل فلسفی داده است.

• الکسیس کارل (جراح و فیزیولوژیست فرانسوی، برنده جایزه نوبل):

- در کتاب "نیایش"، او دعا را "عالی‌ترین حالت مذهبی در انسان" و "حقیقت آن پرواز روح بشر است به سوی خدا" می‌داند.
- کارل همچنین به وجود "شعله فروزانی در وجدان انسان" اشاره می‌کند که "گاه و بی‌گاه انسان را متوجه خطاهای خویش می‌کند" و او را از راه کج باز می‌دارد.
- او می‌گوید که انسان گاهی در حالات معنوی خود "جلال و ابهت آمرزش را احساس می‌کند".

• آلبرت اینشتین (فیزیکدان و ریاضیدان برجسته):

- اینشتین در بخش "مذهب و علوم" از مجموعه نامه‌ها و مقالاتش، احساسات موجد مذهب را متفاوت می‌داند.
- **مذهب ترس:** او معتقد است که برای انسان بدوی، ترس از مرگ، گر سنگی، حیوانات وحشی و بیماری‌ها زمینه مذهبی ایجاد می‌کند. او این نوع مذهب را "مذهب ترس" می‌نامد که منجر به نوعی بت‌پرستی می‌شود و "خدایی که در این مذهب پرستیده می‌شود خدای واقعی نیست".
- **مذهب اجتماعی:** اینشتین خصیصه اجتماعی بشر را نیز یکی از تبلورات مذهب می‌داند؛ آرزوی هدایت شدن، دوست داشتن، محبوب بودن و اتکاء و امید به کسی، زمینه قبول عقیده به خدا را ایجاد می‌کند. او معتقد است که خدای ناشی از این نیاز نیز "خدای واقعی نیست" و صفات فرض شده برای او "همه صفات انسانی است." (مانند آنچه در کتب مذهبی یهودیان و انجیل معرفی می‌شود). او این مذهب را یک درجه تکامل یافته نسبت به مذهب ترس می‌داند.
- **احساس مذهبی آفرینش یا وجود:** اینشتین یک "عقیده و مذهب ثالث" را مطرح می‌کند که "بدون استثناء در ذهن همه وجود دارد، گرچه با شکل خالص و یکدست در هیچ کدام یافت نمی‌شود." او آن را "احساس مذهبی آفرینش یا وجود" می‌نامد. در این مذهب، فرد به کوچکی آمال و هدف‌های بشر و "عظمت و جلالی که در ماورای امور و پدیده‌ها در طبیعت و افکار تظاهر می‌نماید پی می‌برد." این احساس باعث می‌شود انسان "وجود خود را یک نوع زندان می‌پندارد" و می‌خواهد "از قفس تن پرواز کند و تمام هستی را یکباره به عنوان حقیقت واحد دریابد".
- **نقل از قرآن:** نویسنده، دیدگاه اینشتین درباره این احساس را با آیه "الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ" (رعد/۲۸) همسو می‌داند، که معنای آن "تنها با یاد خدا و جای گرفتن خدا در قلب است که دل آدمی آرامش خویش را باز می‌یابد" است.
- **تفسیر مولوی:** نویسنده به ابیاتی از مولوی اشاره می‌کند که هفت قرن قبل از اینشتین، عشق و احساسی مشابه "احساس آفرینش" اینشتین را بیان کرده است:
- "جزئها را رویها سوی کل است / بلبلان را عشق با روی گل است"
- "آنچه از دریا بدریا می‌رود / از همانجا کآمد آنجا می‌رود"
- "وز تن ما جان عشق آمیزد و / از سر که سیل‌های تند رو"
- **نتیجه‌گیری اینشتین و نویسنده:** اینشتین با وجود پذیرش دو نوع مذهب مبتنی بر ترس و نیاز اجتماعی در انسان‌های ابتدایی، معتقد است که نوع سوم از حس مذهبی وجود دارد که

عمیق‌تر و حقیقی‌تر است و در انسان‌های رشد یافته یافت می‌شود. این حس، میل به فراتر رفتن از محدودیت‌های مادی و اتصال به منبع هستی (خدا) است.

دین، سرمایه زندگی و تأمین‌کننده خواسته‌های بشری:

- برخلاف تصور گذشته که پیشرفت تمدن را پایان دین می‌دانست، امروز روشن شده است که "پیشرفت علم و تمدن نیازی را که بشر به دین برای یک زندگی خوب دارد رفع نمی‌کند".
- بشر هم از لحاظ شخصی و هم از لحاظ اجتماعی به دین نیازمند است.
- فکر کردن به ابدیت، احساسات و تمایلات ابدیت‌خواهی را در انسان ایجاد می‌کند که با ساختار محدود و فانی جسمانی او سازگار نیست. این عدم تعادل باعث رنج و ناراحتی انسان می‌شود.
- این حس ابدیت‌خواهی تنها توسط "احساسات و عقائد مذهبی و پرستش" به صورت کامل و مطمئن تأمین می‌شود.
- نقل قول از ویکتور هوگو: "آن چیزی که زندگی را برای انسان گوارا و لذت‌بخش می‌سازد، کار او را مفرح می‌سازد، به دل او حرارت و گرمی می‌بخشد، افق دید انسان را خیلی وسیع می‌کند، همان چیزی است که دین به انسان می‌دهد، یعنی اعتقاد به جهان ابدیت، اعتقاد به خلود، اعتقاد به بقاء بشر، اعتقاد به اینکه تو ای بشر! فانی نیستی و باقی خواهی بود، تو از این جهان بزرگتری، این جهان برای تو یک آشیان کوچک و موقتی است، این جهان فقط یک گاهواره است، برای دوران کودکی تو است، دوران بیشتر دوران دیگری است".
- تلاستوی، ایمان را "همان چیزی است که انسان با آن زندگی می‌کند، سرمایه زندگی است" تو صیف می‌کند و آن را در برابر دیدگاه کسانی قرار می‌دهد که دین را "سرشار" و بی‌دینی را نوعی آزادی می‌دانند.

دین، پشتوانه اخلاق و قانون و رکن اساسی در اجتماعات بشری:

- پشتوانه قانون و اخلاق هم فقط و فقط دین است.
- اخلاق بدون پایه دینی را "مثل اسکناس بدون پشتوانه" و "بی‌اعتبار" می‌دانند.
- اعلامیه حقوق بشر فرنگیان نیز چون "متکی به ایمانی که از عمق وجدان بشر برخاسته باشد نیست" بی‌اعتبار است و خودشان قبل از دیگران علیه آن قیام می‌کنند.
- همه مقدمات اجتماع بشری مانند عدالت، مساوات، آزادی، انسانیت و همدردی، تا "پای دین در میان نباشد حقیقت پیدا نمی‌کند".

- نقل قول از آلکسیس کارل: "مغزها خیلی پیشرفته اما افسوس که دلها هنوز ضعیف است، دل را فقط ایمان قوی می‌کند".
- تمام مفاسد بشریت از این ناشی می‌شود که "مغزها نیرومند شده و دلها ضعیف و ناتوان باقی مانده‌اند".
- تمدن "ابزار" برای انسان می‌سازد، اما نمی‌تواند "آدمها را عوض کند؟" و "هدف‌های مقدس و عالی بدهد؟" یا "ارزش‌های بشری را عوض کند!"
- "انسانیت مساوی است با دین و ایمان، و اگر دین و ایمان نباشد، انسانیتی نیست".

۱. علل روگردانی برخی افراد از دین (اشکالات):

- شرایط سیاسی استبدادی یا کیفیت اجتماعی نامساعد: این شرایط می‌توانند انکار وجود صانع را ایجاب کنند.
- سوءتفاهم در مسئله خدا و دین (آموزش نادرست): بسیاری از دانشمندان به دلیل آموزش‌های اولیه نادرست از خدا (مانند خدایی شبیه انسان) که با منطق و علم سازگار نیست، به تدریج مفهوم خدا را متروک می‌کنند.
 - "علت مهم این کار آن است که دلائل منطقی و تعاریف علمی وجدانیات یا معتقدات پیشین این افراد را عوض نمی‌کند و احساس اینکه در ایمان بخدا قبلا اشتباه شده و همچنین عوامل دیگر روانی باعث می‌شوند که شخص از ناراسایی این مفهوم بیمناک شود و از خداشناسی اعراض و انصراف حاصل کند." (والتر اسکارلند برگ)
 - این سخن "بسیار درستی" است و علت انکار بسیاری از افراد تحصیل کرده، "مفاهیم مذهبی و دینی بطرز صحیحی به آنها تعلیم نشده است".
 - "آن چیزی که آنها انکار می‌کنند مفهوم واقعی خدا و دین نیست، چیز دیگری است".
- آلوده بودن محیط و غرق شدن در شهوت پرستی: غرق شدن در شهوات پست حیوانی با هرگونه احساس تعالی اعم از تعالی مذهبی یا اخلاقی یا علمی یا هنری منافات دارد. همه آنها را می‌میراند.
 - این امر موجب می‌شود که روح ایمان و جوانمردی در افراد بمیرد، همانطور که در تاریخ اندلس اسلامی (اسپانیای فعلی) مشاهده شد، که با فراهم آوردن وسایل عیاشی، مسلمانان را از دست دادند.
 - استعمار غرب نیز این برنامه را در قرون اخیر در کشورهای اسلامی اجرا کرده است.

- "ان الله لا يهدي القوم الفاسقين" (منافقون/۶) به این موضوع اشاره دارد که دل‌های آلوده، راهی برای نور ایمان پیدا نمی‌کنند.
- جنگ و ستیز میان دین و غرایز فطری بشر توسط برخی مبلغان بیخرد: برخی مبلغان دین را به جای مصلح و تعدیل‌کننده غرایز، ضد و منافی سایر فطریات بشری معرفی می‌کنند.
 - هیچ تمایل بیهوده و لغو که نیاز به کشتن داشته باشد در وجود بشر نیست، همانطور که هیچ عضو لغو در بدن خلق نشده است.
 - تمایلات فطری انسان (مانند میل به ثروت، محبوبیت اجتماعی، علم، تشکیل خانواده) با یکدیگر سر جنگ ندارند و بین آنها تضاد واقعی نیست.
 - اسلام به همه تمایلات فطری انسان سهم عادلانه داده است و هیچ یک را از قلم نینداخته یا سهم بیشتری از حق طبیعی‌شان نداده است.
 - برخی مقدسمآبان با شعار "اگر می‌خواهی دین داشته باشی پشت پا بزن به همه چیز" (مال، ثروت، حیثیت، مقام، زن و فرزند، علم، شادی، خلق) باعث بدبینی مردم به دین می‌شوند.
 - وقتی زهد به معنای ترک وسایل معاش، موقعیت اجتماعی، انزوا و اعراض از انسان‌ها باشد، یا غریزه جنسی پلید شمرده شود، یا علم دشمن دین معرفی شود، مردم به دین بدبین خواهند شد.

۲. راهکارها برای تقویت ایمان و درک صحیح دین:

- مربیان دین باید "اول بکوشند خودشان عالم و محقق و دین‌شناس بشوند و بنام دین مفاهیم و معانی نامعقولی در اذهان مردم وارد نکنند".
- بکوشند از آلودگی‌های محیط بکاهند.
- "از همه مهمتر و بالاتر اینکه بنام دین و باسم دین با فطریات مردم معارضه و مبارزه نکنند." در این صورت مردم "یدخلون فی دین الله افواجا" (نصر/۲) خواهند شد.
- دعا: دعا "کمال انسانیت" و "پرواز روح" است. آن "برقرار شدن پیوند بنده با خدا" است و زمینه فیض‌گیری را فراهم می‌کند. امتناع از دعا "استکبار بر خداوند متعال" است.

بررسی مفهوم "امدادهای غیبی" در زندگی بشر

۱. برخورد با تصورات غلط: نویسندگان اذعان می‌کند که عنوان "امدادهای غیبی" ممکن است در ذهن بسیاری از افراد تداعی‌کننده موضوعات خرافی مانند تسخیر جن و طلسمات باشد و یا در عصر علم و تجربه بی‌معنی به نظر آید.

- نقل قول: "این موضوع و این عنوان در ذهن بسیاری از افراد اعم از اینکه در این جلسه شرکت کرده باشند و یا شرکت نکرده باشند توهماتی به وجود می‌آورد، فکر می‌کنند که بنا است به اصطلاح یک سلسله موضوعات خرافی در اینجا مطرح شود".

۲. جهل و جمود (بسیار مهم):

- جمود بدتر از جهل است: نویسنده استدلال می‌کند که انکار مسائل غیبی در عصر علم، نه تنها ضد علم و ناسازگار با روح علمی است، بلکه نوعی جهالت و حتی بدتر از آن، "جمود" است.

- تفاوت جهل و جمود: جهل صرفاً فقدان علم است و جاهل ممکن است با عشق و شور به دنبال علم برود. اما جمود، حالتی است که روح تحقیق و کاوشگری را از انسان می‌گیرد.

- نقل قول: "آیا از جهل بدتر هم چیزی هست؟ بلی از جهل بدتر هم هست و آن جمود است".

- غرور به دانش (خطر جمود): غرور به آنچه که انسان می‌داند و تصور اینکه دانش او کل دانش است، منجر به جمود و تاریکی می‌شود. علم واقعی انسان را در مقابل حقایق خاضع‌تر و در قبول و انکار محتاط‌تر می‌کند.

- نقل قول: "عالم واقعی همیشه به نادانی و جهل خود اعتراف دارد، عالم واقعی بدون دلیل چیزی را انکار نمی‌کند و بدون دلیل چیزی را نمی‌پذیرد".

۳. محدودیت دانش بشری:

- "و ما اوتیتم من العلم الا قليلا": نویسنده به این آیه قرآن اشاره می‌کند که دانش بشر در برابر حقیقت و کل دانش بسیار اندک است.

- تمثیل انیشتین: انیشتین نیز می‌گوید که بشر پس از آشنایی با فیزیک جدید، تنها با الفبای کتاب آفرینش آشنا شده، مانند کودکی که تازه به دبستان رفته است.

- نقل قول: "بشر پس از آشنا شدن با فیزیک جدید همین قدر می‌تواند ادعا کند که با الفبای کتاب آفرینش آشنا شده است نه بیشتر".

۴. نقش دین در تحریک علم:

- **محرک تحقیق:** دین همواره محرک علم به سوی تحقیق بوده است. ویلیام جیمز معتقد است که دین نشانه‌هایی از چیزهایی را داده که عقل و علم بشر هرگز به آنها راه نداشته، اما همین نشانه‌ها سبب شده که عقل و علم به تحقیق بپردازند و به کشفیاتی نائل شوند.
- **نقل قول:** "دین همیشه نشانه‌هایی از چیزهایی داده است که عقل و علم بشر هرگز به آنجا راه نداشته است. اما همین نشانه‌ها سبب شده که عقل و علم به تحقیق بپردازد و بالاخره به کشفیاتی نائل گردد".

۵. مفهوم "غیب":

- **نهان و پشت پرده:** غیب به معنای نهان، پشت پرده و اموری است که از حواس ظاهری ما پنهان هستند.
- **در قرآن:** قرآن کریم واژه "غیب" را به کرات به کار برده است، از جمله "الذین یؤمنون بالغیب" (آنان که به غیب ایمان دارند) و "و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو" (کلیدهای غیب نزد خداست و جز او کسی از آنها آگاه نیست).
- **عالم شهادت و عالم غیب:** فلاسفه اسلامی جهان طبیعت را "عالم شهادت" و جهان ملکوت را "عالم غیب" نامیده‌اند.
- **ضرورت عقل و قوای نهان برای غیب:** برای ایمان به عالم شهادت حواس کافی است، اما برای ایمان به عالم غیب قوه عقل و یا نیرویی پنهان‌تر از عقل باید فعال شود.
- **مولوی و مراتب ادراک:** مولوی جسم را ظاهر، روح را مخفی‌تر از جسم، عقل را مخفی‌تر از روح و روح وحی را پنهان‌تر از عقل می‌داند.
- **نقل قول:** "جسم، ظاهر، روح، مخفی آمده است / جسم، همچون آستین، جان همچو دست / باز عقل از روح، مخفی‌تر بود / حس بسوی روح، زودتر ره برد / روح وحی از عقل پنهان‌تر بود / زانکه او غیب است و اوزان سر بود".
- **نقش انبیا:** پیامبران راهنمایان جهان غیب هستند و آمده‌اند تا مردم را به غیب و ماورای ظاهر مؤمن کنند و رابطه‌ای بین مردم و جهان غیب برقرار سازند.

۶. پرده غیب:

- نه جسمانی: پرده غیب از نوع ماده و جسم نیست، بلکه حجاب محدودیت حواس ما است که تنها امور نسبی و محدود را درک می‌کند.
- نقل قول: "مسلمان این پرده از نوع ماده و جسم نیست، این پرده جز حجاب محدودیت حواس ما که تنها امور نسبی و محدود را درک می‌کند نمی‌باشد".
- برداشته شدن پرده در قیامت: در مورد اهل قیامت، قرآن می‌فرماید: "و لقد كشفنا عنك غطاءك فبصرک الیوم حدید" (امروز پرده را از جلوی تو برداشتیم، اینک دیده تو باز است و می‌توانی همه چیز را ببینی).
- "لو كشف الغطاء ما ازددت یقینا": این جمله منسوب به حضرت امیر (ع) نشان می‌دهد که برای برخی، یقین به غیب فراتر از نیاز به رؤیت ظاهری است.

۷. محدود و نامحدود:

- عدم درک نامحدود توسط حواس محدود: حواس ما به دلیل محدودیتشان، قادر به درک موجود نامحدود نیستند. موجود نامحدود نه مکان و زمانی از او خالی است و نه شکل و جهت دارد.
- تمثیل نور و ظلمت (غزالی و شبستری): غزالی و شبستری مثال می‌آورند که ما نور را به کمک ضدش (ظلمت) می‌شناسیم. اگر جهان همیشه یکنواخت روشن بود و سایه و تاریکی نبود، هرگز نور را نمی‌شناختیم.
- نقل قول (محمود شبستری): "اگر خورشید بر یک حال بودی / شعاع او بیک منوال بودی / ندانستی کسی کاین پرتو اوست / نبودی هیچ فرق از مغز تا پوست / جهان جمله فروغ نور حق دان / حق اندر وی ز پیدایی است پنهان".
- حکمت پنهانی خداوند: خداوند متعال از کثرت ظهور در خفا است؛ یعنی پنهانی او به دلیل نهایت ظهور و حضور اوست که هیچ چیز و هیچ جا از او خالی نیست.
- نقل قول: "یا من هو اختفی لفرط نوره / الظاهر الباطن فی ظهوره".

۸. تمثیل ماهی و آب (بسیار مهم):

- درک ارزش پس از فقدان: یک ماهی که تمام عمر در آب زندگی کرده، وجود آب را درک نمی‌کند و ارزش آن را نمی‌داند. اما همین که لحظه‌ای از آب خارج می‌شود و وارد دنیای ضد آب می‌شود، به وجود و ارزش آب پی می‌برد.

- **نقل قول** " :بدریایی، شناور ماهیّی بود که فکرش را چو من کوتاهیّی بود... اکنون یافتم آن کیمیا چیست / کآمد هستییم بی او دمی نیست / دریغا دامن امروزش بها من / که دستم کوتاه است او را ز دامن".

- **نتیجه گیری** " :غیب بودن غیب، و راز غیب بودنش مربوط به مقدار توانایی دستگاه های حسی و ادراکی ما است نه به وجود حائل و مانعی میان دستگاه ادراکی و حسی ما و غیب".

۹. تمثیل فیل در تاریکی (مولوی و نقد حواس):

- **محدودیت ادراکات حسی** :مولوی قرن ها پیش از فلاسفه اروپایی، با تمثیل فیل در تاریکی، محدودیت ادراکات حسی بشر را بیان می کند. افرادی که در تاریکی فیل را لمس می کنند، هر یک بر اساس قسمت لمس شده (خرطوم، گوش، پشت، پا) قضاوتی ناقص و متفاوت از فیل دارند.

- **نقل قول** " :عرصه را آورده بودندش هنود / پیل اندر خانه ای تاریک بود... چشم حس همچون کف دست است و بس / نیست کف را بر همه آن دسترس".

- **نیاز به "شمع" (عقل/وحی)** :مولوی نتیجه می گیرد که اگر هر کس شمع (نور عقل یا وحی) در دست داشت، اختلاف در قضاوت ها از بین می رفت.

- **محدودیت حواس** :لامسه نسبت به باصره محدودتر است، و همین نسبت بین تمام حواس ما و قوه عاقله ما برقرار است.

جهان بینی الهی در برابر جهان بینی مادی و امدادهای غیبی

۱. حرکت و تغییر در ذات جهان (فلسفه صدرالمآلهین شیرازی)

- **ذات جهان در حال تغییر و حرکت** است :متن با اشاره به علم و فلسفه، "اصل و مایه هر امر مادی" را "حرکت" معرفی می کند. فلسفه، به طور خاص، بر این دیدگاه تأکید دارد که "همه چیز در ذات و جوهر خود متغیر است، تمام جهان یک قافله در حال سیر و حرکت را تشکیل می دهد".

- **قافله ای که از وجودی به وجود دیگر منتقل می شود** :این حرکت صرفاً جابجایی مکانی نیست، بلکه "انتقال از وجودی به وجود دیگر" است که به صورت "اتصال و استمرار" رخ می دهد.

- **جواهر عالم نیز در تغییرند** :این دیدگاه که حتی "جواهر عالم در تغییرند، یعنی همان چیزی که امثال ارسطو و بوعلی محال می دانستند" به صدرالمآلهین شیرازی نسبت داده شده و نشان دهنده یک نوآوری فلسفی است.

- **جهان یک واحد حرکت و حدوث دائم است** :از نظر این فیلسوف، جهان یک واحد حرکت است، دائماً در حال حدوث و فنا است، یک حدوث دائم و مستمر است. "این بدان معناست که جهان نه یک بار از عدم به وجود آمده، بلکه "تدریجاً و دائماً از عدم به وجود می‌آید و استمراراً دستی او را به وجود می‌آورد و فانی می‌کند".
- **وابستگی جهان به غیر (قائم بالغیر)** :بر اساس این دیدگاه، "غیر قائم بالذات بودن جهان، یعنی قائم بالغیر بودن جهان، واضح‌تر و روشن‌تر از آن است که نیازی به توضیح داشته باشد." این حرکت و تغییر مداوم، گواهی بر وابستگی جهان به یک عامل خارجی است.
- **تصاویر شعری از حرکت و وابستگی** :متن با استفاده از اشعار مثنوی، این مفاهیم را روشن‌تر می‌کند. جهان به "کف" و جهان دیگر به "دریا" تشبیه شده است: "جنبش کف‌ها، ز دریا روز و شب کف همی بینی دریائی عجب." همچنین، خداوند به عنوان "جان" و انسان به عنوان "دست و پا" یا "عقل" و انسان به عنوان "زبان" تصویر شده است که همگی بر وابستگی و حرکت باطنی دلالت دارند: "تو چو جانی، ما مثال دست و پا قبض و بسط دست، از جان شد روا / تو چو عقلی، ما مثال این زبا این زبان از عقل دارد این بیان".
- **نقش عشق در حرکت جهان** :عشق، بحری، آسمان بر وی کفی" و "گر نبودی عشق بفسردی جهان" بیانگر این است که عشق نیروی محرکه و حیاتی جهان است که از انجماد و سکون آن جلوگیری می‌کند.

۲. امدادهای غیبی الهی

- **مدد غیبی عمومی و خاص** :متن بیان می‌کند که اشیاء در اصل هستی خود از غیب مدد می‌گیرند و "سراسر طبیعت مدد غیبی است." علاوه بر این، "یک سلسله مددهای غیبی خاصی هم وجود دارد".
- **تمایز رحمت رحمانی و رحیمی: رحمت رحمانی (عمومی)** :این رحمت شامل "همه موجودات" است و "وجود هر موجودی برای آن موجود رحمت است، و سائلی که برای ابقاء و ادامه وجود او آفریده شده است رحمت است".
- **رحمت رحیمی (خاص)** :این رحمت "الطاف و دستگیری‌های خاصی است که یک موجود مکلف در اثر حسن انجام وظیفه مستحق آن می‌گردد، لطف خاصی است که طبق قانون خاص، نه قانون عام طبیعت، شامل حال می‌گردد".
- **ایمان به مدد غیبی و معامله با خداوند** :پیامبران آمده‌اند تا ما را به اینگونه مددها مؤمن کنند. "اگر چنین ایمانی در ما پیدا شود ما عملاً با خداوند وارد معامله و بده و بستان می‌شویم." این به معنای درک پاداش و کیفر اعمال از سوی خداوند است.

- انواع امدادها: کمک‌های غیبی دو صورت کلی دارند:

۱. فراهم شدن شرائط موفقیت: این کمک‌ها به صورت تسهیل شرایط برای رسیدن به اهداف بروز می‌کنند.

۲. الهامات و هدایت‌ها و روشن‌بینی‌ها: این نوع امداد شامل بصیرت و راهنمایی معنوی است.

- مدد غیبی رایگان و گزاف نیست: تأکید مهمی بر این است که "اینگونه الطاف غیبی گزاف و رایگان نیست." انسان نمی‌تواند بی‌عمل منتظر مدد غیبی باشد، زیرا "چنین انتظاراتی بر خلاف ناموس و آفرینش است."

- شرایط دریافت امداد غیبی (از قرآن): یاری خدا (جهت‌گیری صحیح): "ان تذصروا الله یندصرکم و ینثبت اقدامکم" (اگر خدا را یاری کنید خداوند شما را یاری می‌کند و ثابت قدمتان می‌دارد). شرط یاری الهی، "یاری قبلی خدا" است، یعنی "خدمت و عمل و مجاهدتی در راه خیر عموم صورت بگیرد و مخصوصاً در راه خدا باشد یعنی لله و فی الله باشد".

- کوشش و اخلاص (تلاش و نیت پاک): "هم عمل و مجاهدت و کوشش شرط است و هم اخلاص و حسن نیت".

- تلاش در راه خداوند و دریافت هدایت: "و الذین جاهدوا فینا لنهینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین" (آنانکه در راه ما کوشش و جدیت به خرج می‌دهند ما راههای خود را به آنها ارائه می‌دهیم، خداوند با نیکوکاران است). در این آیه، "هم کوشش را و هم اینکه "در راه ما" باشد" شرط قرار داده شده است.

- نمونه تاریخی از یاری الهی (علی علیه السلام): حضرت علی (ع) در نهج البلاغه بیان می‌دارند که مجاهدت و اخلاص مسلمانان صدر اسلام در جنگ با پدران و پسران خود، موجب "نصرت‌های عظیم الهی" شد. ایشان می‌فرمایند: "چون صدق نیت ما مشهود ذات حق گشت ... خداوند خدلان را بر دشمن ما و نصرت را بر ما نازل فرمود." و نتیجه‌گیری می‌کنند که اگر مسلمانان مانند امروز سست بودند، دین برپا نمی‌شد.

- نمونه قرآنی از هدایت و تقویت اراده (اصحاب کهف): داستان اصحاب کهف (سوره کهف، آیه ۱۳ و ۱۴) نمونه‌ای از مدد غیبی به صورت هدایت و تقویت اراده است. "آنها گروهی جوانمرد بودند که پروردگار خویش را شناختند و بدو ایمان آوردند و ما بر هدایت و روشنائی آنها افزودیم و بقلب آنها قوت بخشیدیم، زیرا آنها بپاخاسته بودند و عقائد سخیف قوم خود را مورد حمله قرار داده بودند." در اینجا نیز "هم قیام و به پا خاستن و دیگر لله و فی الله بودن قیام" شرط است.

- **تجربه شخصی مدد غیبی:** متن اشاره می‌کند که این حقیقت "علاوه بر اینکه یک امر ایمانی است و از لوازم ایمان به تعلیمات انبیاء است، یک حقیقت تجربی و آزمایشی است، البته تجربه و آزمایش شخصی و فردی." و نویسنده خود اذعان می‌کند که "عملاً لطف پروردگار را در این شرائط وجدان کرده‌ام." این تجربه می‌تواند از طریق "خدمت بخلق، کمک بضعیفان، مخصوصاً احسان بوالدین، بشرط اخلاص و حسن نیت" حاصل شود.

- **داستان آیت الله بروجردی:** این داستان، نمونه‌ای عملی از اعتماد به امداد غیبی و عدم تدبیر شخصی را بیان می‌کند. آیت الله بروجردی پس از بهبودی از بیماری، قصد سفر به مشهد را داشتند و در پاسخ به نگرانی یارانشان درباره عدم استقبال شایسته، فرمودند: "من هفتاد سال از خداوند عمر گرفته‌ام و خداوند در این مدت تفضلاتی بمن فرموده است که هیچ کدام از آنها تدبیر خود من نبوده است ... حالا پس از هفتاد سال شایسته نیست خودم بفکر خودم باشم و برای شئونات شخصی خودم بیندیشم، خیر، میروم." این داستان، بر لزوم کوشش و اخلاص توأمان برای دریافت تأییدات الهی تأکید می‌کند: "شما اگر حقیقت را یاری کنید حقیقت بیاری شما میاید."

۳. تفاوت تفکر الهی و تفکر مادی

- **دیدگاه مادی:** بی‌تفاوتی جهان به حق و باطل "از نظر یک نفر مادی در حساب عالم هیچ گونه تفاوتی میان راه حق و راه ناحق نیست".
- **عدم حساب خاص برای عدل و ظلم:** "عدل و ظلم، حق و ناحق، خوبی و بدی از نظر نظام کلی و جمعی عالم، حساب خاصی ندارد".
- **جهان فاقد شعور:** "اساساً جهان چشم و گوش و عقل و هوشی ندارد که به این چیزها برسد و آنرا که در راه حق و عدالت و اخلاق و انسانیت و نیکوکاری و اخلاص گام بر میدارد تأیید کند و آنرا که در این راه گام برنمیدارد تأیید نکند".
- **تأثیر صرفاً عوامل مادی:** "از نظر جهان بینی مادی، عوامل مؤثر در اجل، روزی، سلامت، سعادت و خوشبختی منحصرأ مادی است".
- **بی‌طرفی جهان نسبت به سنن تشریعی:** "جهان نسبت به طرفداران آنها (حق و باطل) بیطرف است." یک فرد مادی، تنها به اندازه سعی و کوشش خود در تحقق آرمانش نتیجه می‌گیرد.
- **دیدگاه الهی:** تفاوت در حساب کلی جهان "از نظر انسان الهی، در حساب کلی جهان میان این دو (حق و ناحق) تفاوت است".

- **جهان زنده و باشعور**: از نظر جهان بینی الهی، جهان یک واحد زنده و با شعور است، اعمال و افعال بشر حساب و عکس العمل دارد".
- **تأثیر عوامل روحی و معنوی**: علل و عوامل دیگری که عوامل روحی و معنوی نامیده می‌شوند نیز همدوش عوامل مادی در کار اجل و روزی و سلامت و سعادت و امثال اینها مؤثرند".
- **جهان طرفدار اهل حق**: جهان نسبت به این امور و طرفداران آنها بیطرف نیست: طرفدار اهل حق و عدالت و درستی و صاحبان آرمان‌های مقدس است".
- **وجود نیروی ذخیره در جهان**: یک فرد مسلمان معتقد است که "جهان طوری ساخته شده که اگر او در راه حق و حقیقت فداکاری کند دستگاه جهان بحمايت او برمیخیزد و او را از پشتیبانی خود بهره مند می‌کند. صدها هزار برابر نیروئی که او در راه هدف مقدس خود مصرف می‌کند نیروی ذخیره در جهان هست که در چنین شرایطی بیاری او بکار میافتد".
- **تفاوت چشمگیر بین طرفداران حق و باطل**: بر خلاف دیدگاه مادی، "از نظر مکتب الهی بین این دو (طرفدار حق و باطل) تفاوت بسیار است".

الهام، دانش و نیاز بشریت به منجی

الف) ریشه‌های دانش و الهام

- **دو راه سنتی برای کسب دانش**: نویسنده ابتدا به دو راه شناخته شده برای کسب علم اشاره می‌کند: "یکی تجربه و مشاهده عینی، دیگر قیاس و استدلال". این روش‌ها به بشر امکان می‌دهند تا با رموز طبیعت آشنا شده و نتایج را پیش‌بینی کند.
- **راه سوم: الهام و اشراق**: با این حال، نویسنده تأکید می‌کند که "راه سوم هم هست". بسیاری از دانشمندان معتقدند که "اغلب اکتشافات بزرگ از نوع برقی بوده که ناگهان در روح و مغز دانشمند جهیده و روشن کرده و سپس خاموش شده است". این "الهامات و اشراقات" به عنوان نوعی "مددهای غیبی" توصیف می‌شوند که احیاناً به دانشمندان عرضه شده و "ناگهان دری از علم بر روی آنها گشوده می‌شود و اکتشافی عظیم رخ می‌دهد".
- **دیدگاه ابن سینا**: ابن سینا معتقد است که چنین "قوه‌ای" در بسیاری از افراد وجود دارد و آیه شریفه "یکاد زیتها یضییء و لو لم تمسسه نار" (نور/۳۵) را به همین قوه حمل می‌کند.
- **دیدگاه غزالی**: غزالی در کتاب "المنقذ من الضلال" بیان می‌کند که بسیاری از اطلاعات بشری که به نیازهای زندگی مربوط می‌شوند، ابتدا به صورت الهام شکل گرفته‌اند. وی با مثال‌هایی از اطلاعات مربوط به "دواها و علاجه‌ها و در باره نجوم" استدلال می‌کند که نمی‌توان تصور کرد بشر توانسته باشد آنها را

فقط از طریق تجربه به دست آورد، بلکه "فقط باید گفت لطف الهی از طریق الهام بشر را هدایت کرده است".

- دیدگاه خواجه نصیرالدین طوسی و مولوی: خواجه نصیرالدین طوسی نیز بر این باور است که "برخی صنایع را بشر از طریق الهام آموخته است." مولوی نیز این مضمون را به نظم آورده و می‌گوید:
- "این نجوم و طب وحی انبیا است عقل و حس را سوی بی‌سوره کجا است عقل جزوی عقل استخراج نیست جز پذیرای فن و محتاج نیست جمله حرفتها یقین از وحی بود اول او، لیک عقل آن را فزود"
- پشتیبانی دانشمندان معاصر: این دیدگاه که برخی دانش‌ها از طریق الهام به بشر القاء می‌شوند، امروزه نیز طرفدارانی دارد. الکسیس کارل در کتاب "انسان موجود ناشناخته" یکی از طرفداران نظریه اشراق و الهام است. او می‌گوید:

"به یقین اکتشافات علمی تنها محصول و اثر فکر آدمی نیست. نوابغ علاوه بر نیروی مطالعه و درک قضایا، از خصایص دیگری چون اشراق و تصور خلاقه برخوردارند، به وسیله اشراق چیزهایی را که بر دیگران پوشیده شده است می‌یابند و روابط مجهول بین قضایایی که ظاهراً با هم ارتباطی ندارند را می‌بینند و وجود گنجینه‌های مجهول را به فراست در می‌یابند و بدون دلیل و تحلیل آنچه را دانستنش اهمیت دارد را می‌دانند." او همچنین دانشمندان را به دو دسته "منطقی" و "اشراقی" تقسیم می‌کند و می‌افزاید: "علوم ترقی خود را مرهون این دو دسته متفکر است." ژاک هادامار، ریاضیدان فرانسوی، نیز در مقاله‌ای با عنوان "نقش شعور باطن در تجسّسات علمی" بیان می‌کند: "وقتی ما به شرائط اکتشافات و اختراعات می‌اندیشیم محال است بتوانیم اثر ادراکات ناگهانی درونی را نادیده بگیریم." و در نهایت، اشاره می‌شود که "اینستین دانشمند بزرگ عصر ما نیز چنین عقیده‌ای در باره فرضیه‌های بزرگ داشته و مدعی بوده است که مبدأ پیدایش فرضیه‌های بزرگ نوعی الهام و اشراق است."

ب) مدهای غیبی و نیاز جامعه بشری به منجی

- مدهای غیبی در زندگی فردی: منبع جمع‌بندی می‌کند که "در زندگی افراد بشر انواعی از مدهای غیبی وجود دارد: به صورت تقویت دل و اراده، به صورت فراهم شدن اسباب و وسایل مادی کار، به صورت هدایت و روشن‌بینی، به صورت الهام افکار بلند علمی." این نشان می‌دهد که "بشر به خود واگذاشته نیست."
- مدهای غیبی اجتماعی: نویسنده سپس این پرسش را مطرح می‌کند که آیا "ممکن است که گاهی عنایت غیبی به کمک جامعه بشریت برخیزد و آن را نجات دهد؟" پاسخ مثبت است؛ پیامبرانی چون ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (ص) "در شرایطی ظهور کرده‌اند که جامعه بشریت سخت نیازمند به وجود آنها بوده است." آنها "مانند یک دست غیبی از آستین بیرون آمده‌اند و بشریت را نجات داده‌اند."

- توصیف دوران بعثت پیامبر اکرم (ص) توسط امام علی (ع): امام علی (ع) دوران بعثت پیامبر را اینگونه توصیف می‌کند:

"خداوند او را در دوره‌ای مبعوث فرمود که فترت و فاصله‌ای در آمدن پیامبران رخ داده بود، ملت‌ها در خوابی گران و طولانی فرو رفته بودند، کارها پراکنده، تنور جنگ‌ها داغ بود. جهان را تاریکی فرا گرفته و غرور و فریب در آن نمایان بود. برگ درخت بشریت بسوی زردی گرائیده، امیدی به میوه این درخت نمی‌رفت." این توصیف نشان‌دهنده نیاز شدید جامعه به هدایت الهی در دوران ضعف و انحطاط است.

- آیه قرآن درباره نجات از پرتگاه: قرآن کریم نیز خطاب به مردم عصر رسول اکرم (ص) می‌فرماید: "وکنتم علی شفا حفرش من النار فأنقذکم منها" (آل عمران/۱۰۳)؛ یعنی "شما در پرتگاه سقوط در آتش بودید که خداوند (به وسیله رسول مکرم) شما را از آن نجات داد".

- مهدویت در اسلام: این بخش به فلسفه بزرگ مهدویت در اسلام، به ویژه در تشیع می‌پردازد. اعتقاد به ظهور منجی که "در شعاع زندگی بشریت" تأثیرگذار خواهد بود و "تمام او ضاع زندگی بشر را در عالم دگرگون کند و در جهت صلاح و سعادت بشر تغییر بدهد".

- نقد دیدگاه مدرن درباره عدم نیاز به منجی: نویسندگان به این دیدگاه می‌پردازد که در "عصر علم و دانش" و پیشرفت بشر، ممکن است افراد گمان کنند که دیگر نیازی به "مدد غیبی" نیست و "عقل و علم" تدریجاً این خلأها و نیازها را پر می‌کند.

- چرا علم به تنهایی کافی نیست: نویسندگان این گمان را "باطل" می‌دانند. وی استدلال می‌کند که "خطراتی که به اصطلاح در عصر علم و دانش بر بشر است از خطرات عصرهای پیشین کمتر نیست، بیشتر است و عظیم‌تر است." او تأکید می‌کند که منشأ انحرافات بشر همیشه نادانی نبوده است، بلکه "بیشتر از ناحیه غرایز و تمایلات مهار نشده است، از ناحیه شهوت و غضب است: از ناحیه افزون طلبی، جاه طلبی، برتری طلبی، لذت طلبی و بالاخره نفس پرستی و نفع پرستی است".

- علم در خدمت غرایز حیوانی: در عصر کنونی، "پیشرفتهای علمی کوچک‌ترین تأثیری روی غرایز بشر نکرده است برعکس بشر را مغرورتر و غرایز حیوانی او را افروخته‌تر کرده است." در نتیجه، "خود علم و فن امروز به صورت بزرگترین دشمن بشر در آمده است." علم مانند "چراغ" است، اما "استفاده از آن بستگی دارد که بشر این چراغ را در چه مواردی و برای چه هدفی بکار ببرد".

- نقش دین در هدایت انسان: علم دیگر قادر نیست هدف‌های بشر را عوض کند، ارزش‌ها را در نظرش تغییر دهد، مقیاس‌های او را انسانی و عمومی بکند. آن دیگر کار دین است، کار قوه‌ای است که کارش تسلط بر غرایز و تمایلات حیوانی و تحریک غرایز عالی و انسانی او است. "ویل دورانت در مقدمه "لذات فلسفه" می‌گوید: "ما از نظر ماشین توانگر شده‌ایم و از نظر مقاصد فقیر".

• وضعیت انسان مدرن: انسان عصر علم و دانش "با انسان ما قبل این عصر در اینکه اسیر و بنده خشم و شهوت خویش است هیچ فرق نکرده است." علم نتوانسته "آزادی از هوای نفس را به او بدهد." بلکه "علم دست آنها را درازتر کرده است، تیغ یک ذرعی‌شان تبدیل شده به موشک بمب افکن قاره پیم."

۱. خوش‌بینی در برابر بدبینی نسبت به آینده بشریت:

به دلیل ایمان و مسلمان بودن، ما در عمق ضمیر خود باور داریم که "جهان را صاحبی باشد خدا نام". این باور، حس امنیت و اطمینان خاطری را فراهم می‌آورد که مانع از احساس خطر عظیم و نابودی بشریت می‌شود. حتی در مواجهه با پیش‌بینی‌های علمی درباره برخورد‌های فاجعه‌بار (مانند برخورد ستاره با زمین)، این ایمان اجازه نمی‌دهد ترس غالب شود، چرا که "بنا نیست بوستان بشریت که تازه شکفته است در اثر باد حوادث ویران گردد."

این خوش‌بینی ریشه‌دار در باور به امدادهای غیبی و حکمت الهی است که جهان را بیهوده نیافریده و اجازه نمی‌دهد بشریت به دست خود نابود شود. متن صراحتاً بیان می‌کند: "آری ما بحکم یک الهام معنوی که از مکتب انبیاء گرفته‌ایم باور نمی‌کنیم" که بشریت به دست خود و نیروهای مخرب ساخته دست خود، منهدم گردد.

در مقابل، منبع به دیدگاه "دیگران" (که اشاره به غیرمسلمانان و مادی‌گرایان دارد) می‌پردازد که حق دارند بدبین باشند. در دنیایی که سرنوشت آن به "دکمه‌ای که انسانی فشار دهد" و وسایل مخرب، وابسته است، و "بر روی انباری از باروت قرار گرفته"، جایی برای خوش‌بینی نیست.

برتراند راسل در کتاب "امیدهای نو" این بدبینی را تأیید می‌کند: "زمان حاضر زمانی است که در آن حس حیرت توأم با ضعف و ناتوانی همه را فرا گرفته است. می‌بینیم بطرف جنگی پیش می‌رویم که تقریباً هیچکس خواهان آن نیست... با وجود این مانند خرگوشی که در برابر مار افسون شده باشد خیره خیره بخطر نگاه می‌کنیم بدون آنکه بدانیم برای جلوگیری از آن چه باید کرد؟" راسل همچنین به این نکته اشاره می‌کند که با وجود عقل، "چون جزئی از وجودمان از آن لذت می‌برد و شکافی عمیق روح ما را بدو قسمت سالم و نا سالم تقسیم می‌کند، برای جلوگیری از بدبختی تصمیم قاطعی نمی‌گیریم."

این متن به نقل از انیشتین نیز می‌گوید که "بسیار محتمل است که انسان دوره حیات خود را طی کرده باشد و در ظرف سنین معدودی موفق شود با مهارت شگرف علمی خود، خویش‌ن را نابود کند". این دیدگاه با تشبیه بشریت به "طفلی که در اولین لحظه‌ای که قادر می‌شود چاقو بدست بگیرد آن را بشکم خود میزند، خودکشی می‌کند"، به شدت نقد می‌شود و بیهودگی خلقت در صورت چنین پایانی را مطرح می‌کند.

۲. نقش ایمان و "امدادهای غیبی" در غلبه بر بدبینی:

کتاب قویاً تأکید می‌کند که "فقط یک ایمان معنوی، ایمان به "امدادهای غیبی" و اینکه جهان را صاحبی باشد خدا نام لازم است که این بدبینی‌ها را زایل و تبدیل به خوشبینی کند". این ایمان نوید می‌دهد که سعادت، رفاه، کمال، زندگی انسانی، و زندگی مقرون به عدل، آزادی، امن و خوشی در آینده در انتظار بشر است.

بر اساس این دیدگاه الهی، "ممکن نیست که جهان بدست چند نفر دیوانه ویران شود". خداوند در گذشته نیز در "پیچ‌های خطر بشر را یاری کرده و از آستین غیب مصلح و منجی رسانده است، در این شرائط نیز چنان خواهد کرد که عقلها در حیرت فرو رود". باور این است که "کار جهان عبث نیست" و خلقت انسان بی‌معنا نخواهد بود.

۳. "فلسفه بزرگ مهدویت" به عنوان تجلی خوش‌بینی الهی:

نویسنده مهدویت را به عنوان "فلسفه بزرگ" این خوش‌بینی معرفی می‌کند. مهدویت با وجود پیش‌بینی "یک سلسله تکانهای شدید و نابسامانیها و کشتارها و بی‌عدالتی‌ها"، در عین حال "پیش‌بینی یک آینده سعادت بخش و پیروزی کامل عقل بر جهل، توحید بر شرک، ایمان بر شک، عدالت بر ظلم، سعادت بر شقاوت است. لهذا نوید و آرزو است".

اشاره به آیات قرآن کریم ("و اشرق الارض بنور ربها" - زمر/۶۹) و روایات (مانند روایت امام علی (ع) درباره قائم (عج): "اذا قام القائم حکم بالعدل، ارتفع فی ایامه الجور و أمنت به السبل، و اخرجت الارض برکاتها و لا یجد الرجل منکم یومئذ موضعاً لصدفته و لا یره و هو قوله تعالی "و العاقبة للمتقین" - اعراف/۱۲۸) به این آینده روشن تأکید دارد. در این آینده، عدالت حکمفرما می‌شود، ستم رخت برمی‌بندد، راه‌ها امن می‌شوند، زمین برکات خود را ظاهر می‌کند و فقری برای دریافت صدقات پیدا نمی‌شود.

این دیدگاه با شعر "باش تا صبح دولتش بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است" تقویت می‌شود و تأکید دارد که "همیشه برقها در ظلمتها می‌جهد"، به این معنی که ظهور منجی پس از سختی‌ها و شدتها خواهد بود.

۴. اتحاد دین و دانش در مدیریت و رهبری اسلامی:

بخش دوم متن به موضوع "مدیریت و رهبری در اسلام" می‌پردازد و آن را در پیوند با بحث قبلی قرار می‌دهد. نویسنده جلسه سخنرانی خود را "مجمعی شریف و کم نظیر" می‌خواند، چرا که از یک سو "مجمع علمی" و از سوی دیگر "مجمع دینی" است. این ترکیب "مظهري از مقدس‌ترین همکاریها، اتحادها، پیمانها و همبستگیها یعنی اتحاد دین و دانش است".

اهمیت این اتحاد به وضوح بیان می‌شود: "برای بشریت هیچ چیز گرانت‌تر و مشئوم‌تر از جدایی دین و دانش نیست، این جدایی تعادل اجتماع بشری را از بین می‌برد." هم دنیای قدیم (که دین را جدا از علم جستجو می‌کردند) و هم دنیای جدید (که علم را منها از دین می‌خواهند) از این جدایی رنج برده‌اند.

نتیجه این جدایی "اکثر انحرافات و بدبختی‌هایی که بشر امروز را تهدید میکند" است. سعادت بشر زمانی محقق می‌شود که "وی عمیقاً پی‌بردد که به این هر دو اصل مقدس نیازمند است، بداند که مرغی است که به دو بال نیاز دارد، بالی از دانش و بالی از ایمان."

در نهایت، اشاره به آیه ۱۲۴ سوره بقره ("و اذا ابتلى ابراهيم ربه بكلمات فاتمهن قال انى جاعلك للناس اماما، قال و من ذريتى، قال لا ينال عهدى الظالمين") به مفهوم "امامت" و "رهبری" در اسلام می‌پردازد که بر اساس آن، رهبری از سوی خداوند به افراد صالح و غیرظالم اعطا می‌شود. این اشاره نشان می‌دهد که مدیریت و رهبری در اسلام، با اصول الهی و نه صرفاً مادی، پیوند ناگسستنی دارد و از این رو، دورنمای سعادت‌بخش بشر را تضمین می‌کند.

۱. مفهوم رشد

"رشد" کلمه‌ای است که از قرآن کریم گرفته شده است. این اصطلاح در قرآن در مورد کودکان بی سرپرست دارای ثروت به کار رفته است. قرآن کریم در مورد یتیمان می‌فرماید که تا زمان بلوغ باید بر آنها قیمومت کرد و ثروتشان را در اختیارشان قرار نداد. اما بلوغ به تنهایی کافی نیست و "رشد" نیز لازم است. آیه ۶ سوره نساء می‌فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» (نساء/۶). این آیه نشان می‌دهد که صرف رسیدن به بلوغ طبیعی (بلوغ نکاح و جنسی) برای در اختیار قرار دادن ثروت کافی نیست، بلکه باید "رشد" در آنها احساس شود.

۱.۱. رشد در فقه و سنت اسلامی (مثال ازدواج)

در فقه و سنت اسلامی، همین مفهوم "رشد" در مورد ازدواج نیز مطرح است. در فقه اسلامی مسلم است که برای ازدواج، تنها عقل و بلوغ کافی نیست. یک پسر یا دختر صرفاً با داشتن عقل و بلوغ نمی‌توانند ازدواج کنند؛ علاوه بر عقل و بلوغ، "رشد" نیز لازم است.

- **تفاوت "عقل" و "رشد":** عقل با رشد متفاوت است. افراد یا عاقل هستند یا مجنون. عاقل‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند: رشید و غیر رشید. یعنی یک انسان عاقل و بالغ ممکن است رشید باشد یا غیر رشید.
- **معنای "رشید" در فقه:** نویسندگان به یک اشتباه رایج در فارسی امروز اشاره می‌کند که "رشید" را به معنای خوش‌هیكل و موزون به کار می‌برند، در حالی که عرب این را "رشیق" می‌گوید نه "رشید". "رشد" در اصطلاح فقهی مربوط به اندام نیست، بلکه "یک نوع کمال روحی است".

- **مثال ازدواج و "رشد":** در ازدواج، پسر یا دختر باید معنی، هدف، ارزش و نتایج ازدواج را درک کنند و "قدرت تشخیص و انتخاب و اراده" داشته باشند. انتخاب همسر نباید صرفاً تلقینی باشد.
- **اسناد تاریخی:** نویسندگان یادآور می‌شود که در قبایله‌های قدیمی، در مورد زوج و زوجه می‌نوشتند: "الْعَاقِلُ الْبَالِغُ الرَّشِيدُ" (مرد) و "الْعَاقِلَةُ الْبَالِغَةُ الرَّشِيدَةُ" (زن). این نشان می‌دهد که علاوه بر عقل و بلوغ، رشد نیز برای ازدواج لازم دانسته می‌شد. با این حال، نویسنده با شرم‌ساری اذعان می‌کند که آیا در عمل واقعاً این مسئله رعایت می‌شد یا نه، مطلب دیگری است.

۱.۲. تعریف جامع "رشد"

نویسنده تعریف عام و فراگیری از "رشد" ارائه می‌دهد: "رشد یعنی اینکه انسان شایستگی و لیاقت اداره و نگهداری و بهره‌برداری یکی از سرمایه‌ها و امکانات مادی و یا معنوی که به او سپرده می‌شود داشته باشد." این بدان معناست که در هر جنبه‌ای از زندگی که حکم یک شأن و وسیله را دارد، اگر فرد شایستگی اداره، نگهداری و بهره‌برداری از آن را داشته باشد، در آن کار و شأن "رشید" است. سرمایه فقط به مال و ثروت منحصر نمی‌شود؛ ازدواج، همسر، فرزند و کانون خانواده نیز "سرمایه‌های زندگی" هستند.

۱.۳. رشد ملی

مفهوم "رشد" تنها به فرد منحصر نمی‌شود، بلکه در مورد ملت‌ها نیز کاربرد دارد. "رشد ملی عبارت است از لیاقت و شایستگی یک ملت برای نگهداری و بهره‌برداری و سود بردن از سرمایه‌ها و امکانات طبیعی و انسانی خود." هر ملتی به اندازه‌ای که لیاقت و شایستگی اداره و بهره‌برداری از سرمایه‌های طبیعی و انسانی خود را داشته باشد، "رشید" است. رهبری و مدیریت که موضوع اصلی بحث است، خود مستلزم نوعی از رشد است، زیرا رهبری در حقیقت عبارت است از بسیج کردن نیروی انسان‌ها و بهره‌برداری صحیح از نیروهای انسانی.

1.4. مثال‌هایی از "رشد فردی" و "اخلاقی"

نویسنده برای توضیح بیشتر، دو مثال از رشد فردی و شخصی می‌آورد. رشد فردی، شخصی و اخلاقی اولین رشدی است که انسان باید از آن بهره‌مند باشد. به باور نویسنده، کمتر کسی است که آن‌گونه که باید از سرمایه‌های فردی و شخصی خود بهره‌برداری کند.

- **مدیریت حافظه (رشد علمی):** انسان‌ها از نظر هوش، فهم، استعداد و حافظه با یکدیگر متفاوتند. انسان‌های "رشید" از حافظه خود بهره‌برداری صحیح می‌کنند. اما افراد غیر رشید ممکن است حافظه بسیار نیرومندی داشته باشند ولی نتوانند از آن استفاده کنند.
- **حافظه به مثابه انبار (غیر رشید):** فرد غیر رشید تصور می‌کند حافظه یک انبار است که باید دائماً آن را پر کند و هرچه پیدا کرد آنجا بیندازد، مانند انباری بی‌نظم.

- **حافظه به مثابه کتابخانه منظم (رشد):** اما فرد رشید در بهره‌برداری از حافظه خود دقت می‌کند. اولین کار او "انتخاب" است. او حافظه خود را مقدس می‌شمارد و حاضر نیست هر مطلبی را در آن جای دهد. او حساب می‌کند که دانستن چه چیزهایی مفید است و چه چیزهایی بی‌فایده. مفیدها را درجه‌بندی می‌کند و مفیدترین‌ها را انتخاب می‌کند. سپس آنها را به حافظه خود می‌سپارد، "آن چنانکه امانتی را به امینی می‌سپارد". او مطالب را با دقت و روشن وارد ذهن می‌کند.
- **مطالعه صحیح:** فرد رشید کتاب را برای لذت نمی‌خواند بلکه برای جذب مطلب می‌خواند. حداقل دو بار کتاب مفید را می‌خواند. مطالب را تجزیه و تحلیل و دسته‌بندی می‌کند و با توجه به نوع مطلب به حافظه می‌سپارد. او تا از یک موضوع فارغ نشده و آن را به صورت روشن و منظم در حافظه نسپرده، وارد موضوع دیگری نمی‌شود. مطالعه پراکنده و بدون نظم باعث می‌شود همه مطالب مخلوط شده و حافظه به انباری بی‌نظم تبدیل شود.
- **نتیجه مدیریت صحیح حافظه:** فرد رشید حتی اگر حافظه‌اش ضعیف باشد، حداکثر استفاده را از آن می‌کند و مانند کسی می‌شود که کتابخانه منظم با قفسه‌های مرتب دارد، به طوری که هر کتابی را که بخواهد فوراً پیدا می‌کند. در مقابل، فردی که کتابخانه‌ای با هزاران کتاب نامرتب دارد، برای یافتن هر کتابی باید ساعت‌ها به دنبالش بگردد. این مثالی از مدیریت صحیح و ناصحیح در بهره‌برداری از قوای هوشی و عقلانی انسان است.
- **رشد در عبادت (رشد دینی و مذهبی):** مثال دوم از مدیریت فردی، مربوط به "عبادت" است. نویسنده معتقد است که بسیاری از ما راه عبادت را نمی‌دانیم و قادر به اداره صحیح خود در این زمینه نیستیم. غالباً تصور می‌شود که چون عبادت خوب است، "هر چه بیشتر بهتر". اما این گونه نیست.
- **عبادت و نشاط روحی:** عبادت زمانی اثر خود را می‌بخشد که "جذب روح شود و روح از آن به طور صحیح تغذیه نماید". مانند غذا خوردن که بیشتر خوردن لزوماً بهتر نیست، عبادت نیز باید "با نشاط روح توأم باشد". این نشاط ممکن است تدریجاً با عبادت و انس با ذکر خدا پیدا شود، اگر روی اصول صورت گیرد.
- **ظرفیت محدود انسان در عبادت:** ظرفیت انسان برای عبادت محدود است. اگر عبادت با نشاط آغاز شود، پس از مدتی که بدن خسته شد، نشاط نیز از بین می‌رود و عبادت جنبه "تحمیلی" پیدا می‌کند و مانند "خوردنی نامطبوع و مهوعی" می‌شود که بدن آن را دفع می‌کند، نه مانند غذای مطبوع که بدن آن را جذب می‌کند.
- **حدیث نبوی در مورد عبادت:** پیامبر اکرم (ص) خطاب به جابر بن عبدالله انصاری فرمودند: "یا جابر! ان هذا الدین لم تین فا وغل فیه برفق و لا تبغض الی نفسک عبادش الله" (کافی، ج ۲/ص ۸۷). یعنی:

"دین اسلام، دینی است متین و محکم و منطقی و مبتنی بر ملاحظات دقیق روانی و اجتماعی، علیهذا با مدارا [به سوی آن برو] و عبادت خود را مبعوض و منفور نفس خودت قرار مده." هدف این است که نفس، عبادت را دوست بدارد و با میل و رغبت به آن روی آورد و آن را جذب کند.

- **نتیجه عبادت بی‌رویه:** پیامبر (ص) در ادامه فرمودند: «فان المنبت لا ارضا قطع و لا ظهرا ابقى» (کافی، ج ۲/ص ۸۷). یعنی: "کسی که چند منزل یکی را می‌راند، نه مسافت را طی می‌کند و نه پشت سالمی برای مرکب خود باقی می‌گذارد." سواره‌ای که توانایی مرکب خود را در نظر نمی‌گیرد و تنها شلاق را می‌شناسد، ناگهان می‌بیند که حیوان در حالی که پشتش زخم شده، زانو بر زمین زده و دیگر قدم بر نمی‌دارد.
- **عشق به عبادت:** پیامبر اکرم در حدیث دیگری فرمودند: «طوبی لمن عشق العبادش و عانقها» (کافی، ج ۲/ص ۸۳). یعنی: "خوشا به حال افرادی که به عبادت عشق می‌ورزند و آن را در آغوش می‌گیرند." تنها کسانی از ثمرات عالی عبادت بهره‌مند می‌شوند که عبادت را طوری انجام دهند که قلب آنها عاشقانه عبادت را انتخاب کند و بپذیرد.
- **مدیریت نفس در عبادت:** خوب عبادت کردن و بهره‌مند شدن از مواهب آن، "حساب و قاعده" و "مکانیسمی" دارد و مربوط است به "حسن مدیریت خود". یعنی "خود را، احساسات خود را، عواطف خود را، غرائز خود را و بالاخره قلب و دل خود را خوب اداره کردن." دل، احساس و عاطفه بیش از هر چیز دیگری نیازمند مدیریت صحیح هستند.

2. امامت و رهبری امت

نویسنده سپس به موضوع اصلی بحث خود، یعنی مدیریت اجتماعی بازمی‌گردد. "رشد یعنی قدرت مدیریت". وقتی موضوع رشد، اداره انسان‌های دیگر باشد، آن را "مدیریت و رهبری" می‌نامیم. این نوع از رشد در اصطلاح اسلامی "هدایت" و به تعبیر رساتر "امامت" نامیده می‌شود.

- **امامت به مثابه رهبری:** دقیق‌ترین کلمه‌ای که بر کلمه امامت منطبق می‌شود، همین کلمه "رهبری" است.
- **تفاوت نبوت و امامت:** فرق نبوت و امامت در این است که "نبوت راهنمایی و امامت رهبری است".
- **نبوت:** "ابلاغ، اخبار، اطلاع دادن، اتمام حجت و راهنمایی" است. راهنما راه را نشان می‌دهد. وظیفه او بیش از این نیست.
- **امامت:** بشر علاوه بر راهنمایی به رهبری نیاز دارد. یعنی نیازمند است به افراد یا گروه و دستگاہی که قوا و نیروهای وی را "بسیج کنند، حرکت دهند، سامان و سازمان بخشند".

- پیامبران بزرگ، هم نبی و هم امام: پیامبران بزرگ هم "نبی" و هم "امام" هستند. آنها هم شأن راهنمایی و هم شأن رهبری را داشته‌اند. ابراهیم، موسی، عیسی هر کدام راهنما و رهبر بودند. "خاتم الانبیاء رهنمای رهبر است".
- اهمیت امامت در قرآن و شیعه: قرآن مجید بر این اصل (امامت/رهبری) بسیار تأکید می‌کند و در معارف شیعه این اصل قرآنی جایگاه شایسته خود را دارد.
- رهبری قرآنی، فراتر از رهبری بشری: آنچه قرآن تحت عنوان رهبری از آن بحث می‌کند، "مافوق رهبری" است که بشریت می‌شناسد. "رهبری که بشریت می‌شناسد، از حدود رهبری در مسائل اجتماعی تجاوز نمی‌کند، ولی "منظور قرآن از رهبری، علاوه بر رهبری اجتماعی، رهبری معنوی یعنی رهبری به سوی خدا است." این نوع رهبری حساب دقیق و حساسی دارد و از رهبری‌های اجتماعی بس "دقیق‌تر و حساس‌تر" است. (نویسنده اشاره می‌کند که مجال بحث در مورد این جنبه در حال حاضر نیست.

ابراهیم (ع) به عنوان امام و رهبر

این منبع با اشاره به آیات قرآن، به ویژه آیه "و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات" (بقره/۱۲۴)، به سرگذشت عجیب ابراهیم (ع) و آزمایش‌های متعدد الهی که او با موفقیت از آن‌ها بیرون آمد، می‌پردازد. ابراهیم (ع) نمونه‌ای از صبر، استقامت و تسلیم کامل در برابر اراده خداوند است. این آزمایش‌ها نه تنها او را برای نبوت و رسالت، بلکه برای مقام بالاتر "امامت" و "رهبری" آماده کردند.

مراحل ارتقاء ابراهیم (ع) به امامت:

- نبی: ابراهیم (ع) در ابتدا یک نبی بود.
 - رسول: سپس به مقام رسالت رسید.
 - خلیل الله: پس از آن به "خلیل الله" (دوست خدا) تبدیل شد.
 - امام: در نهایت، پس از گذراندن تمام مراحل و آزمایشات، به مقام امامت و رهبری مردم دست یافت.
- این سیر تکاملی نشان می‌دهد که امامت بالاترین درجه و مقامی است که از سوی خداوند به یک انسان واگذار می‌شود.

ابعاد رهبری در اسلام:

این منبع بر اهمیت فوق‌العاده رهبری (چه در بعد معنوی و الهی و چه در بعد اجتماعی) تأکید می‌کند و آن را بر سه اصل اساسی بنا می‌نهد:

۱. اهمیت انسان و ظرفیت‌های نهفته در او:

- اسلام بر عظمت و شرافت انسان و نیروهای عظیمی که در او نهفته است، تأکید دارد.
- قرآن می‌فرماید که فرشتگان مأمور به سجده بر انسان شدند، انسان در تعلیم اسماء الهی بر فرشتگان پیشی گرفت، و تمام آنچه در زمین و آسمان است برای انسان آفریده شده است.
- "و جعلنا لكم ما فى الارض جميعا" (بقره/۲۹) و "سخر لكم ما فى السموات و الارض" (جاثیه/۱۳).
- انسان نباید خود را با موجودات دیگر مقایسه کند، زیرا "ای بشر در تو چیزهاست، تو خیال نکنی مشتی آب و خاک هستی".

۲. تفاوت انسان با حیوان و نیاز به رهبری بیرونی:

- حیوانات به غریزه مجهزند که به طور خودکار آن‌ها را در زندگی رهبری می‌کند.
- اما انسان، با وجود توانایی‌های فراوان، در زمینه هدایت غریزی از حیوانات ضعیف‌تر و نیازمند رهبری و مدیریت از خارج است.
- "انسان با اینکه از نظر نیروها مجهزترین موجودات است... در عین حال از نظر غریزه‌ای که او را از داخل خود هدایت و رهبری کنند، فقیرترین و ناتوان‌ترین موجود است".
- این نیاز بشر به راهنمایی و رهبری، فلسفه بعثت انبیاء است. انسان موجودی است "مجهز به ذخایر و منابع قدرت بیشمار و در عین حال، در ذات خود فوق العاده بی خبر و سرگردان و خود از ذخایر و منابع وجود خود، نا آگاه".

۳. قوانین خاص حاکم بر زندگی بشر:

- رهبری و بهره‌برداری از نیروهای انسان تابع قوانین بسیار دقیق و ظریفی است که شناخت آن‌ها کلید نفوذ در دل‌ها و مسلط شدن بر انسان‌هاست.

رهبری پیامبر اکرم (ص):

- قرآن کریم در مورد پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: "الذين يتبعون الرسول النبى الامى الذى يجدونه مكتوبا عندهم فى التوراه و الانجيل يحل لهم الطيبات و يحرم عليهم الخبائث و يضع عنهم اصرهم و الاغلال التى كانت عليهم" (اعراف/۱۵۷).
- پیامبر (ص) بارهای سنگین عادات و خرافات و غل و زنجیرهای روحی را از دوش مردم برداشت و "نیروهای بسته را باز کرد".

- رهبری صحیح یعنی "مجهز کردن نیروها، تحریک نیروها، آزاد کردن نیروها، و در عین حال کنترل نیروها و در مجرای صحیح انداختن آنها، سامان دادن، سازمان بخشیدن و حرارت بخشیدن به آنها".
- رسول اکرم (ص) با رهبری معجزه‌آسای خود، ضعیف‌ترین ملت‌ها را به قوی‌ترین ملت‌ها تبدیل کرد.

ضرورت مطالعه سیره اولیاء دین:

- برای درک اصول رهبری و مدیریت در اسلام، مطالعه عمیق سیره اولیاء دین، به ویژه پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین علی (ع) ضروری است.
- "اگر انسان روش آنها را مطالعه کند متوجه می‌شود که چقدر بر اصول دقیق رهبری منطبق است".
- پیامبر (ص) "بقدری روانشناس است و بقدری متوجه راه و رسم انسانها است که حدی بر آن متصور نیست".
- مثال دستورات پیامبر (ص) به معاذ بن جبل هنگام اعزام به یمن: "یسّر و لا تعسر، بشر و لا تنفر و صلّ بهم صلّوش اضعفهم" (آسان بگیر و سخت نگیر، بشارت بده و متنفر مکن، و نماز را با رعایت حال ناتوان‌ترینشان بخوان).

وظایف خاص رهبر:

- رهبر در اسلام، به دلیل موقعیت مرکزی خود در جامعه اسلامی و وظیفه اداره و ارضای روح‌ها و بسیج مردم، وظایف خاصی دارد که دیگران فاقد آنند.
- نمونه بارز: زهد امیرالمؤمنین علی (ع): داستان معروف شکایت علاء بن زیاد حارثی از برادرش عاصم بن زیاد که به زهد افراطی روی آورده بود.

علی (ع) با تندی عاصم را خطاب کرد و فرمود: "یا عدی نفسه" (ای ستمگر بر خود).

هنگامی که عاصم از علی (ع) پرسید که چرا خودش لباس کهنه می‌پوشد و نان خشک می‌خورد، علی (ع) پاسخ داد: "ان الله فرض علی ائمة الم سلمین أن یقدروا انفسهم بضعفة الناس کی لا یتبیغ بالفقر فقره" (خداوند بر پیشوایان مسلمانان واجب کرده که خود را با مردم ضعیف هماهنگ کنند تا فقر، فقیر را به هیجان نیاورد).

رهبر باید با فقیرترین مردم هماهنگ باشد تا فقر او را به خشم و اعتراض نکشاند و مردم به صداقت رهبر در توجه به مشکلاتشان ایمان بیاورند.

- **تفاوت سیره ائمه:** اختلاف در روش زندگی زاهدانه ائمه، مانند امام صادق (ع) و امیرالمؤمنین (ع)، به دلیل تفاوت در موقعیت اجتماعی و زمانی آنها بود. امام صادق (ع) فرمود که زمان ایشان با زمان پیامبر (ص) و علی (ع) متفاوت بوده و سطح زندگی مردم نیز فرق کرده است.

رهبری و رشد در اسلام

این سند به بررسی دو مفهوم کلیدی در اندیشه اسلامی می‌پردازد: رهبری (رهبری) و رشد (رشد). منبع اصلی به بررسی چگونگی تأثیر این مفاهیم بر مسئولیت‌ها و تعهدات افراد می‌پردازد و بر اهمیت شایستگی و آمادگی برای پذیرش نقش‌های خاص تأکید می‌کند.

۱. مفهوم رهبری در اسلام

این بخش به بررسی اصول رهبری در اسلام می‌پردازد و آن را فراتر از صرف دستورات و احکام، و به عنوان هنر جذب و بسیج روان‌ها برای رسیدن به اهداف مقدس و عالی توصیف می‌کند.

نکات کلیدی:

- **رهبری در اسلام با روان بشری سروکار دارد:** مسائل رهبری با روان بشر سروکار دارد، جلب همکاری روان‌ها و بحرکت در آوردن آنها بسوی هدفی مقدس و عالی مهارت و ظرافت فوق العاده می‌خواهد، کار هر کس نیست.
- **رهبری اولیاء خدا بر اساس اصول دقیق روانشناسی و علمی استوار است:** مطالعات سیرت رهبری اولیاء خدا نشان می‌دهد که "بر دقیقترین ملاحظات روانی و بر اصول دقیق علمی رهبری منطبق است." این امر به آنها امکان می‌داد "تا اعماق دل‌های مردم نفوذ کنند".
- **مثال‌هایی از رهبری پیامبر اکرم (ص) و امام حسین (ع):** نفوذ پیامبر اکرم (ص): ابوسفیان، علی‌رغم آشنایی با تمدن‌های بزرگ روم و ایران، پس از دیدن رهبری پیامبر اکرم (ص) در فتح مکه، اذعان داشت: "به خدا قسم من هم قیصر روم و دربار قیصر روم و هم دربار پادشاهان ایران را دیده‌ام ولی پیشوایی مانند این مرد که در میان مردم و اجتماع خود این چنین نفوذ داشته باشد ندیده‌ام".
- **جنگ تبوک و فداکاری اصحاب:** در شرایط سخت قحطی و کمبود شدید منابع، پیامبر (ص) توانستند ۳۰ هزار نفر را برای نبرد با روم بسیج کنند. این لشکر "جیش العسره" (سپاه سختی) لقب گرفت. مسلمانان با حداقل آذوقه و سواری، تنها به دلیل پیروی از رهبر خود به راه افتادند.
- **داستان ابوذر:** ابوذر، با وجود اینکه شترش از حرکت بازمانده بود و مجبور شد پیاده و با باری سنگین در گرما حرکت کند، آب سردی را که یافته بود، برای پیامبر (ص) نگه داشت و خود نوشید، که نشان

دهنده نهایت فداکاری و محبت او نسبت به رهبرش بود. "آب سردی بود، خواستم بنوشم. فکر کردم خوب است اول حبیبم پیغمبر بنوشد بعد من".

- **تحریم اجتماعی متخلفین از جنگ تبوک:** پیامبر (ص) پس از بازگشت از تبوک، به مسلمانان دستور دادند که با سه نفر از متخلفین (کسانی که بدون دلیل از جنگ بازمانده بودند) معاشرت نکنند و سخن نگویند. این تحریم اجتماعی، حتی از سوی خانواده‌هایشان، باعث شد تا آنها به شدت احساس تنهایی کرده و در نهایت با توبه و رضایت خداوند، دوباره پذیرفته شوند.

- **رهبری امام حسین (ع) در کربلا:** رهبری امام حسین (ع) و ۷۲ تن از یارانش به عنوان "نمونه بی‌نظیری در جهان" از نظر رهبری و رهبری‌پذیری ذکر شده است. با وجود اینکه امام (ع) از ابتدا اعلام کرد که در این راه کشته خواهند شد، یارانش با خلوص نیت و فداکاری بی‌سابقه، حتی آرزوی هزاران بار کشته شدن و زنده شدن برای فداکاری در راه او را داشتند. "گفتند بخدا قسم دوست داشتیم هزار بار کشته می‌شدیم و زنده می‌شدیم. و جان خود را میدادیم".

۲. مفهوم رشد در اسلام

این بخش به مفهوم "رشد" در اسلام می‌پردازد و آن را از مفاهیم "عقل" و "بلوغ" متمایز می‌کند. رشد به معنای لیاقت و شایستگی برای پذیرش مسئولیت‌ها و بهره‌برداری صحیح از امکانات است.

نکات کلیدی:

- **"رشد" در کنار "عقل" و "بلوغ" به عنوان شرایط تکلیف:** در اسلام، عقل (در مقابل جنون) و بلوغ (رسیدن به سن قانونی) از شرایط تکلیف هستند. اما مفهوم دیگری به نام "رشد" نیز وجود دارد که اگرچه شرط تکلیف عمومی نیست، اما "شرط بعضی از احکام وضعی و شرط قبول بعضی از مسئولیت‌ها می‌باشد".

- **تفاوت "رشد" با "عقل":** عقل در مقابل جنون: انسان دیوانه مکلف نیست و نمی‌توان از او انتظار داشت که عقل خود را تکمیل کند.

- **رشد در مقابل سفاهت:** آدم رشید آدمی است که سفیه نیست، و این با عقل فرق می‌کند. "انسان رشید، عاقل است، اما ممکن است لیاقت و شایستگی لازم برای مسئولیت‌های واگذار شده به او را نداشته باشد. "بی‌رشدی معلول نقص در تعلیم و تربیت است، بی‌رشدی ناآگاهی و بی‌هنری است نه بی‌عقلی".

- مثال از قرآن کریم درباره "رشد" در مورد یتیمان: قرآن کریم در آیه ۶ سوره نساء می‌فرماید: "حتی اذا بلغوا النکاح فان آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم." این آیه نشان می‌دهد که تنها بلوغ کافی نیست، بلکه "اگر احساس رشد در آنها کردید مال و ثروت آنها را در اختیار آنها قرار دهید".
- رشد در ازدواج: اسلام بلوغ و عقل را برای ازدواج کافی نمی‌داند، بلکه "باید بمرحله رشد رسیده باشند." منظور "رشد فکری و روحی" است، به این معنی که فرد "بفهمد که ازدواج یعنی چه؟ تشکیل کانون خانوادگی یعنی چه؟ عاقبت این بله گفتن چیست؟" و "چه تعهدها و چه مسئولیت‌هایی بعهده او می‌گذارد".
- رشد یک امر اکتسابی است: برخلاف بلوغ که یک سیر طبیعی است و عقل که عدم آن بیماری است، "رشد یک امر اکتسابی است." یعنی انسان‌های عاقل و بالغ "موظفیم آن را کسب کنیم و تحصیل نمائیم".
- تعریف جامع "رشد": "رشد یعنی لیاقت و شایستگی برای نگهداری و بهره‌برداری از امکانات و سرمایه‌هایی که در اختیار انسان قرار داده شده است".
- اهمیت رشد در مدیریت: امروزه، مسئله مدیریت در حوزه‌های مختلف (بازرگانی، صنعتی، اداری، روحانی) مورد توجه بسیاری قرار گرفته و "عصر ما را می‌گویند عصر مدیریت." این مسئله یکی از فروع مفهوم "رشد" است. فردی که مسئولیت مدیریتی می‌پذیرد، باید "لیاقت و شایستگی نگهداری اینجا و حداکثر بهره‌برداری از این امکانات و از این سرمایه را داشته باشد".

تفاوت رشد انسانی و حیوانی و ضرورت "رشد اسلامی"

الف. تفاوت رشد انسان و حیوان:

- رشد حیوانی (غریزی و طبیعی): حیوانات به طور غریزی از سرمایه‌ها و امکاناتی که خداوند برای زندگی‌شان قرار داده آگاهند و توانایی نگهداری و بهره‌برداری از آنها را به حکم غریزه دارند. مثال زنبور عسل آورده می‌شود که غریزی می‌داند چگونه از سرمایه‌های خود نگهداری و بهره‌برداری کند.
- نقل قول: "رشد حیوان رشد غریزی و رشد طبیعی است ولی رشد انسان رشد اکتسابی است".
- نقل قول: "حیوان نه تنها آگاهی غریزی و شناخت غریزی نسبت به سرمایه‌ها و امکانات خود دارد بلکه لیاقت نگهداری، و بهره‌برداری هم بنحو غریزی دارد".
- رشد انسانی (اکتسابی و مسئولیت‌پذیر): انسان، به عنوان "خلیفه الله"، باید تمام راه‌هایی را که حیوانات به حکم غریزه انجام می‌دهند، "با پای خودش و به انتخاب خودش و با مسئولیت خودش" انجام دهد. رشد برای انسان امری اکتسابی است و انسان باید انواع رشدها را برای خود کسب کند.

- **نقل قول:** "این انسان است، این خلیفه الله است که همه راههایی که حیوانات دیگر به حکم غریزه و تحت قیمومت قانون خلقت و سرپرستی طبیعت انجام می‌دهند این موجود خلیفه الله باید با پای خودش و به انتخاب خودش و با مسئولیت خودش انجام بدهد، خودش باید اینها را برای خودش بدست آورد".
- **نقل قول:** "آری رشد برای انسان یک امر اکتسابی است، انسان باید انواع رَشدها را برای خودش کسب کند و به دست بیاورد".

ب. مفهوم "خودشناسی" به مثابه رشد:

- اصطلاح عامیانه مردم خراسان برای بلوغ یک بچه، "خودش را شناخته است"، به یک نوع آگاهی و شناخت عمیق‌تر از خود اشاره دارد که فراتر از اطلاعات شناسنامه‌ای (نام، نام پدر، شهر و کشور) است.
- بسیاری از انسان‌ها، حتی در سنین بالا، این نوع عمیق از خودشناسی (فردی، ملی، انسانی، اسلامی) را ندارند.
- **نقل قول:** "خراسان وقتی که می‌خواهند بگویند فلان بچه بالغ شده می‌گویند خودش را شناخته است. جمله پر معنایی است یعنی چنین فرض می‌کنند که قبل از این اصلاً خودش، خودش را نمی‌شناخت... نوعی آگاهی دیگر و شناسایی دیگر هست غیر از این نوع آگاهی و شناسایی خود، کودک در حال کودکی آن آگاهی و شناسایی را بخود ندارد اگر چه ای بسا انسانهایی که هفتاد سال و هشتاد سال و نود سال عمر می‌کنند و می‌میرند ولی خودشان را نمی‌شناسند".

ج. شرایط و ارکان رشد: شناخت و قدرت:

- **شرط اول: شناخت صحیح:** اولین و اصلی‌ترین شرط برای رشد، "شناخت صحیح" است. این شناخت شامل آگاهی از "امکاناتی که خداوند تبارک و تعالی در اختیار ما قرار داده است و سرمایه‌هایی که در طول تاریخ پیدا کرده‌ایم" می‌شود.
- **نقل قول:** "اولین شرط رشد، شناخت صحیح است".
- **نقل قول:** "شرط اول و رکن اول رشد، شناخت صحیح است".
- **شرط دوم: قدرت، لیاقت و توانایی:** پس از مرحله شناخت، مرحله "قدرت، لیاقت، شایستگی، توانایی برای نگهداری و برای بهره‌برداری" از سرمایه‌ها و امکانات است.

د. "رشد اسلامی" به عنوان مسئولیت اصلی:

- "رشد اسلامی" یک مسئولیت ویژه در قبال "اسلام به عنوان یک سرمایه معنوی و یک ثروت معنوی و یک امکان فوق‌العاده" است.

- این مسئولیت شامل شناخت، حفظ، نگهداری و بهره‌برداری از اسلام می‌شود.
- **نقل قول:** "در میان ریشه‌ها یک رشد است که ما نام آنرا "رشد اسلامی" می‌گذاریم... ما در مقابل این سرمایه معنوی مسئولیت داریم، چه مسئولیتی؟ مسئولیت شناخت، مسئولیت حفظ، مسئولیت نگهداری، مسئولیت بهره‌برداری".

ه. عدم شناخت و بهره‌برداری از سرمایه‌های اسلامی (نمونه‌هایی از "بی‌رشدی"):

- **فرهنگ و تاریخ اسلامی:** جامعه امروز، "اولین شرط رشد اسلامی را که شناخت اسلام و سرمایه‌های اسلامی است نداریم." مردم "فرهنگ اسلامی را نمی‌شناسیم" و حتی نمی‌دانند که اسلام فرهنگی دارد. تاریخ درخشان اسلامی و شخصیت‌های بزرگی که در تمدن جهان نقش داشته‌اند، ناشناخته مانده‌اند. این عدم شناخت منجر به "اعتماد نداشتن به خودمان" و "حقیر پنداشتن خودمان" و تاریخمان می‌شود.
- **نقل قول:** "ما امروز آن اولین شرط رشد اسلامی را که شناخت اسلام و سرمایه‌های اسلامی است نداریم، ما فرهنگ اسلامی را نمی‌شناسیم، بلکه هنوز نمی‌دانیم که اسلام هم فرهنگی دارد، ما تاریخ درخشان خودمان را نمی‌شناسیم... و به همین جهت بخودمان اعتماد نداریم و خودمان را حقیر می‌پنداریم".
- **قرآن‌های نفیس:** داستان کشف صدها جلد قرآن خطی نفیس در آستان قدس رضوی که قرار بود به عنوان کاغذ پاره دفن شوند، نمونه‌ای از بی‌لیاقتی نسل‌های بعدی و "بی‌رشدی" است. این قرآن‌ها که "نمونه عالی هنر و زیبایی بوده است" و "نشانه تمدن این قوم و ملت بوده است"، به دلیل عدم شناخت و قدردانی توسط افراد بی‌لیاقت، در معرض نابودی قرار گرفته بودند.
- **نقل قول:** "این علامت بی‌رشدی است، علامت نشناختن هنر گذشتگان، نشناختن قدر احساس گذشتگان و علامت نشناختن ارزش اجتماعی آنها برای یک ملت و سرافرازی آنها در برابر ملت‌های دیگر است".
- **آثار تاریخی:** بناهای تاریخی در ایران تا چند سال پیش بدون مراقبت بودند و هر کسی می‌توانست به آن‌ها آسیب برساند. این در حالی است که ملت‌های دیگر حتی یک آجر از شاهکارهای خود را به یک میلیون دلار هم نمی‌دهند. توجه به حفاظت از گنبد مسجد شیخ لطف‌الله اصفهان تنها پس از تذکر یک ایران‌شناس خارجی (پروفسور پوپ) آغاز شد.
- **نقل قول:** "اگر مردمی دیگر چنین شاهکارهایی داشته باشند... حاضر نخواهند شد یک آجر آنرا به قیمت یک میلیون دلار بدهند. پس ما چرا اینطور هستیم، برای اینکه درک نداریم، شناخت نداریم".

- **نقل قول:** "این گونه آثار و شاهکارها به بشریت تعلق دارد و تجلی زیبایی روح بشریت است. پس از این تذکر بود که ما در صدد حفظ و نگهداری بر آمدیم".
- **دانشمندان اسلامی:** حس "تنفر از گذشته" و "احساس حقارت نسبت به گذشته" باعث شده که جامعه ارزش دانشمندان بزرگ اسلامی مانند ابن سینا، ابن هیثم، خوارزمی، خیام، ابوریحان بیرونی، خواجه نصیرالدین طوسی، مولوی، سعدی و حافظ را درک نکند. اغلب مردم علوم آن‌ها را ابتدایی می‌پندارند و "ارزش دانشمندان خود را باید از زبان دیگران بشنویم." تا زمانی که اروپاییان کسی را به رسمیت نشناسند، جامعه خودمان نیز جرئت نام بردن از او را ندارد (مثال صدرالمألهین شیرازی).
- **نقل قول:** "چطور شده که در ما حس تنفر از گذشته پیدا شده است. شاید این تنفر مولود احساس حقارت نسبت به گذشته است".
- **نقل قول:** "ما ارزش دانشمندان خود را باید از زبان دیگران بشنویم... هر شخصیتی را که اروپاییان به رسمیت نشناسند خودمان جرئت نمی‌کنیم از او نام ببریم".
- **مقررات اسلامی:** مهمترین سرمایه، خود "مقررات اسلامی" است که "مادر و منبع سایر سرمایه‌ها" است. اما به دلیل "بی‌رشدی، بی‌لیاقتی و عدم شناخت ما از اسلام و فلسفه اجتماعی و انسانی اسلام"، این مقررات به تدریج از زندگی اجتماعی حذف شده و قوانین "موضوعه و مجعوله دیگران" جایگزین می‌شوند، بدون اینکه مطالعه و بررسی کافی صورت گیرد.
- **نقل قول:** "سالها است که در اثر بی‌رشدی ما، در اثر بی‌لیاقتی ما، در اثر عدم شناخت ما از اسلام و فلسفه اجتماعی و انسانی اسلام، مقررات اسلام بعنوان چیزهائی دور ریختنی تدریجا از مدار زندگی اجتماعی ما خارج می‌شود و به جای آنها مقررات موضوعه و مجعوله دیگران جانشین می‌گردد".

رشد، شناخت خود، و نگهداری از میراث اسلامی

- 1. تفاوت رشد در انسان و حیوان:** نویسنده با تأکید بر تمایز اساسی بین رشد انسان و حیوان، بیان می‌کند که رشد حیوان غریزی و طبیعی است، در حالی که رشد انسان اکتسابی است.
"رشد حیوان غریزی و رشد انسان اکتسابی است... حیوان بطور غریزی نسبت به سرمایه‌هایی که خداوند برای زندگیش قرار داده آگاه است، سرمایه‌های خودش را می‌شناسد".
- 2. مفهوم "خودشناسی" و ابعاد آن:** کتاب به یک اصطلاح عامیانه در خراسان اشاره می‌کند که برای اشاره به بلوغ یک فرد از عبارت "خودش را شناخته است" استفاده می‌شود. این خودشناسی فراتر از هویت شناسنامه‌ای است و شامل شناخت خود فردی، ملی، انسانی و اسلامی می‌شود.

"دهاتیهای خراسان و قتیکه می خواهند بگویند فلان بچه بالغ شده می گویند خودش را شناخته است... یعنی چنین فرض می کنند که قبل از این اصلاً خودش، خودش را نمی شناخت... نه خود فردی خودش را می شناسند و نه خود ملی خودشان را می شناسند، نه خود انسانی خودشان را می شناسند و نه خود اسلامی خودشان را می شناسند".

3. شناخت به عنوان شرط اول رشد: برای دستیابی به رشد و شایستگی، اولین و مهمترین رکن، "شناخت صحیح" است. این شناخت شامل آگاهی از امکانات و سرمایه‌هایی است که خداوند در اختیار انسان قرار داده و نیز سرمایه‌هایی که در طول تاریخ کسب شده‌اند.

"از اینجا معلوم شد که در مسأله رشد، اول چیزی که لازم است مسئله شناخت است... شرط اول و رکن اول رشد، شناخت صحیح است".

4. مسئولیت‌های اسلامی و "رشد اسلامی": نویسندگان بر وجود انواع ردها (اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، ملی) تأکید می‌کند و سپس مفهوم "رشد اسلامی" را معرفی می‌کند. رشد اسلامی به معنای مسئولیت شناخت، حفظ، نگهداری و بهره‌برداری از اسلام به عنوان یک سرمایه معنوی و فوق‌العاده است.

"در میان ردها یک رشد است که ما نام آنرا 'رشد اسلامی' می‌گذاریم... ما در مقابل این سرمایه معنوی مسئولیت داریم، چه مسئولیتی؟ مسئولیت شناخت، مسئولیت حفظ، مسئولیت نگهداری، مسئولیت بهره‌برداری".

5. فقدان شناخت و پیامدهای آن در جامعه اسلامی: متأسفانه، نویسندگان به عدم وجود شناخت کافی از اسلام، فرهنگ اسلامی، تاریخ درخشان و شخصیت‌های بزرگ آن در جامعه امروز اشاره می‌کند. این عدم شناخت منجر به عدم اعتماد به نفس و احساس حقارت می‌شود.

"ما امروز آن اولین شرط رشد اسلامی را که شناخت اسلام و سرمایه‌های اسلامی است نداریم، ما فرهنگ اسلامی را نمی‌شناسیم... ما تاریخ درخشان خودمانرا نمی‌شناسیم... و به همین جهت بخودمان اعتماد نداریم و خودمانرا حقیر می‌پنداریم".

6. نمونه‌هایی از "بی‌رشدی" و عدم شناخت قدر سرمایه‌ها:

- **قرآن‌های نفیس:** داستان کشف صدها جلد قرآن خطی نفیس در میان کاغذپاره‌هایی که قرار بود دفن شوند، نمونه‌ای بارز از بی‌لیاقتی و عدم شناخت ارزش میراث فرهنگی است.

"این قرآن‌ها نشانه ذوق و ایمان و ابتکار و هنر پیشینیان بوده است و نشانه تمدن این قوم و ملت بوده است... می‌بردند زیر خاکها دفن می‌کردند نمی‌فهمیدند چه چیزی را دارند دفن می‌کنند این علامت بی‌رشدی است، علامت نشناختن هنر گذشتگان".

- **کتاب خطی اسلامی و انتقال آنها به غرب:** داستان فروش یک نسخه خطی نفیس ریاضیات اسلامی به یک خارجی به قیمت ناچیز، در حالی که ایرانیان از ارزش واقعی آن بی خبر بودند، نشان دهنده عدم شناخت ارزش های علمی و هنری بومی است.

"این تفاوت یک ملت رشید و لایق است که حتی ارزش سرمایه های دیگر آنها هم درک می کند... با ملتی که چنین سابقه درخشانی داشته است و به این حد بی لیاقتی رسیده که اصلاً نمی داند چنین سرمایه هایی هم دارد".

- **ابنیه تاریخی:** تخریب و بی توجهی به بناهای تاریخی توسط مردم عادی، نشان دهنده عدم درک ارزش این شاهکارها است که نماد فرهنگ و تمدن یک ملت هستند. تنها پس از تذکر یک ایران شناس خارجی (پروفسور پوپ) بود که توجه به حفظ این آثار آغاز شد.

"اگر مردمی دیگر چنین شاهکارهایی داشته باشند... حاضر نخواهند شد یک آجر آنها به قیمت یک میلیون دلار بدهند. پس ما چرا اینطور هستیم، برای اینکه درک نداریم، شناخت نداریم".

- **دانشمندان اسلامی:** نویسنده از حس تنفر یا حقارت نسبت به گذشته و بی توجهی به دانشمندان بزرگ اسلامی انتقاد می کند. ارزش این دانشمندان غالباً تنها زمانی شناخته می شود که توسط اروپاییان به رسمیت شناخته شوند.

"شاید این تنفر مولود احساس حقارت نسبت به گذشته است... کار به جایی کشیده است که ما ارزش دانشمندان خود را باید از زبان دیگران بشنویم".

- **مقررات اسلامی:** مهمترین سرمایه، خود مقررات اسلامی است. به دلیل بی رشدی و عدم شناخت، این مقررات به تدریج از زندگی اجتماعی کنار گذاشته شده و قوانین دیگران جایگزین آنها شده اند، بدون اینکه مطالعات کافی روی آنها صورت گرفته باشد.

"سالها است که در اثر بی رشدی ما، در اثر بی لیاقتی ما، در اثر عدم شناخت ما از اسلام و فلسفه اجتماعی و انسانی اسلام، مقررات اسلام بعنوان چیزهایی دور ریختنی تدریجاً از مدار زندگی اجتماعی ما خارج می شود".

عدم بلوغ (بی رشدی) جامعه و راه های برون رفت از آن

عدم خودشناسی و تقلید کورکورانه: نویسنده در ابتدای بحث، به نقد رویکردی می پردازد که قوانین جزایی اسلام، از جمله قطع دست دزد را، مغایر با "دنایای امروز" می داند و تلویحاً بیان می کند که "ما از خود رشد نداریم، ما از خود شناخت نداریم، ما از خود تشخیص نداریم." این نقد به معنای زیر سوال

بردن توانایی جامعه در تفکر و تشخیص مستقل است و "ما موظف و بلکه محکومیم که پسند دیگران را بپسندیم." این نکته بر اهمیت استقلال فکری و عدم وابستگی به معیارهای بیرونی تأکید می‌کند.

۱. **فلسفه مجازات در اسلام (مثال قطع دست دزد):** نویسنده با طرح این سوال که "چرا بریدن انگشت خائن و دزد ناروا است؟" به دفاع از مجازات‌های اسلامی می‌پردازد. او سه دیدگاه را مطرح و رد می‌کند:

- **بی‌اهمیت شمردن دزدی و عدم مجازات:** "یا باید بگوئیم دزدی مجازات ندارد، از باب اینکه مسئله مهمی نیست." این دیدگاه رد می‌شود زیرا دزدی را نه تنها بی‌اهمیت نمی‌داند بلکه آن را "ضرر به امانت" و "ضربه به ناموس اجتماع" می‌خواند که حتی می‌تواند "منجر به کشتن‌ها و کشته شدن‌ها" شود.

- **اولویت تربیت بر مجازات:** "و یا باید بگوئیم دزد را نباید مجازات کرد بلکه تربیت کرد و نجات داد." نویسنده این دیدگاه را "فریبنده و عوام‌پسند" می‌داند و تأکید می‌کند که مجازات "آخرین دواي تربیت" است، زمانی که روش‌های ملایم‌تر بی‌اثر بوده‌اند.

- **خشونت‌آمیز بودن مجازات:** "و یا باید بگوئیم که بریدن انگشت دزد خشونت است و باید به کمتر از آن مثلا چند ضربه شلاق قناعت کرد." در پاسخ، معیار خشونت و ملایمت را زیر سوال می‌برد و استدلال می‌کند که "بریدن انگشت خیانت یک خائن خشونت نیست، بلکه جلوگیری از خشونت است. جلوگیری از یک سلسله خشونت‌های صد درجه سخت‌تر است." تجربه نیز نشان داده است که در جایی که این مجازات اعمال نمی‌شود "صدها و هزارها دزدی می‌شود و خانمان‌هایی سقوط می‌کند و آدم‌هایی کشته می‌شوند". **نکته مهم:** اجرای قوانین جزایی اسلام تنها زمانی صورت می‌گیرد که "قبلا صریحا اعلام شده باشد و مرتکب با آگاهی به اینکه مجازات چیست مرتکب جرم شده باشد." همچنین، مجازات "آخرین دوا و آخرین عامل تربیتی اجتماع" است و اسلام "از همه عوامل دیگر استفاده می‌کند و از آن جمله مجازات".

۲. **مواجهه با انتقاد تبعیض در اجرای قانون:** انتقادی مطرح می‌شود که مجازات قطع دست تنها برای "آفتابه دزد" (ضعیفان) اجرا می‌شود، در حالی که "دزد زر و زوردار" که به حقوق عمومی مردم تجاوز کرده "مصون و محفوظ و محترم بماند." نویسنده این ایراد را "سست‌تر و مضحک‌تر" می‌داند و پاسخ می‌دهد که "مسئله بریدن انگشت دزد در اسلام جزئی از یک طرح کلی است که شامل وضع و اجراء قوانین عادلانه نیز هست." به عبارت دیگر، مشکل در خود قانون نیست، بلکه در عدم اجرای جامع و عادلانه آن است.

۱. **عدم توجه به مسئولیت‌ها و فلسفه نظام‌های اسلامی:** نویسنده "عدم توجه ما به مسئولیت حفظ و نگهداری مقررات اسلامی" را از مسائل "بسیار حساس" می‌داند که ناشی از "عدم شناخت ما به فلسفه

نظامات اجتماعی، سیاسی، حقوقی، جزائی، خانوادگی اسلام" و "عدم قدرت و توانایی ما بر دفاع از آنها" است. با این حال، "در سالهای اخیر تا حدی بیداری پیدا شده است" و کسانی که عمیقاً نظام‌های اسلامی را مطالعه می‌کنند، از "عمق اعجاز آمیز فلسفه‌های اجتماعی اسلام" و "کمال بی‌خبری و بی‌لیاقتی مدعیان حراست و نگهبانی این مقررات" شگفت‌زده می‌شوند.

۲. **بی‌خبری از وقایع جهان اسلام (مثال اندلس):** جامعه زنده مانند یک "جسد" است که "اگر دردی عارض عضوی شود همه پیکر با خبر می‌شود و همدردی می‌کند." اما جامعه اسلامی دچار بی‌خبری و بی‌تفاوتی است. به عنوان مثال، از "داستان اندلس اسلامی" یاد می‌شود که "یکی از سه مرکز تمدن عظیم اسلامی بود" اما "شرق اسلامی تا صدها سال آگاه نمی‌شود که چنین حادثه‌ای رخ داده است." این بی‌خبری نشانه‌ای از عدم بلوغ و عدم همبستگی اجتماعی است که امروزه نیز با حوادثی نظیر "جریان فلیپین" تکرار می‌شود. نویسنده به روایت امام رضا (ع) درباره حکمت خطبه‌های نماز جمعه اشاره می‌کند که یکی از اهداف آن "خبر دادن مردم از حوادثی است که در جهان رخ داده است." این وظیفه خطیب جمعه است که مردم را از "آنچه در جهان (بالخصوص جهان اسلام) می‌گذرد" آگاه سازد.

۳. **رشد اکتسابی انسان و نقش آموزش و پرورش:** برخلاف حیوانات که رشد غریزی دارند، "رشد انسان اکتسابی است." انسان باید آگاهی‌ها و توانایی‌های لازم را برای "نگهداری و بهره‌برداری از امکاناتی که در نظام خلقت، در خور فعالیت او قرار داده شده" کسب کند. "آموزش و پرورش به طور کلی متوجه این دو جهت است"، آموزش به سمت "آگاهی‌بخشی‌ها" و پرورش به سمت "توانایی‌بخشی‌ها" است.

۴. **وسعت میدان رشد انسانی و قدرت پیش‌بینی:** رشد حیوان "حالی و منطقه‌ای" است، اما رشد انسان "نه محدود به زمان حال است، بلکه شامل ماضی و استقبال هم هست و نه محدود به منطقه زندگی است، شامل مکان‌های نامحدود می‌شود." "قدرت پیش‌بینی آینده" از جمله علائم رشد انسان است که به معنای "تحت ضبط و کنترل در آوردن" حوادث و "هدایت و رهبری زمان" بر اساس "قوانین و سنی که بر زمان و تاریخ حاکم است" می‌باشد. این پیش‌بینی باید "علمی" باشد و نه از نوع "غیب‌گویان." این توانایی "فرع و شناخت عوامل زمان حال" است. عدم پیش‌بینی و بی‌اطلاعی از شرایط زمان، نشانه‌های "بی‌رشدی" هستند.

۵. **علائم مثبت بی‌رشدی (انتشارات، مصرف نیروهای مغزی، حساسیت‌ها):**

- **انتشارات و مطبوعات:** "انتشارات و مطبوعات هر مردمی نمایانگر سطح رشد آنها است." مقایسه مطبوعات دینی و اسلامی امروز با آثار قرون اولیه اسلام، "موجب شرمندگی" است. نویسندگان معتقد است که کتاب‌های تبلیغی و دفاعی اسلامی امروز غالباً "زیانشان از سودشان بیشتر است" و به جای هدایت، "تخديرکننده و منحرف‌کننده" و "گمراه‌کننده" هستند. علت این امر را "بی‌نظمی و

بی‌تشکیلاتی سازمان روحانیت "می‌داند که "هر که از مادر خود قهر کرده هوس می‌کند در باره اسلام کتاب بنویسد".

- **مصرف نیروهای مغزی:** "نیروهای مغزی متفکران هر قوم" سرمایه‌های ارزشمند هستند، اما مهم این است که این سرمایه‌ها "صرف چه مسائلی می‌شود؟" بسیاری از جوامع، از جمله جامعه ما، نیروهای مغزی خود را صرف "مسائل بی‌فایده و یا کم‌فایده" می‌کنند. به جای حل "هزاران مسائل مشکل نظری و عملی که فوریت دارد و سخت مورد نیاز اجتماع است"، مغزها "با یک سلسله مسائل تکراری" مشغولند که "اگر حل شدنی بوده است تا حالا هزار بار حل شده است و اگر هم حل ناشدنی است تا ابد حل نخواهد شد." مثال "حل شبهه 'ابن قبه'" به عنوان یک مسئله تکراری و بی‌اهمیت در مقایسه با "هزاران مسئله مهم‌تر" آورده شده است.

- **حساسیت‌های اجتماعی (کاذب و واقعی):** حساسیت‌های کاذب در امور جزئی: جوامع ممکن است در مسائل "بسیار اصولی دین" حساسیت خود را از دست بدهند و "ککشان نمی‌گزد"، اما "در باره بعضی مسائل که از نظر خود دین جزء اصول نیست، جزء فروع است، یا احیاناً جزء فروع هم نیست، جزء شعائر است"، حساسیت شدید نشان می‌دهند. داستان مردی که از شراب‌خواری، قمار و فحش‌ای پسرش سکوت می‌کند اما با دیدن "بادمجان ارمنی" (گوجه فرنگی) به دلیل "حرام" دانستن آن عصبانی می‌شود، نمونه‌ای بارز از این حساسیت‌های کاذب است. این نشان می‌دهد که تحمل "بادمجان ارمنی" از تحمل "شراب و قمار و فحشاء" دشوارتر می‌شود.

- **حساسیت‌های کاذب در امور اصلی:** حتی در مسائل اصولی نیز ممکن است حساسیت‌های کاذب وجود داشته باشد. این حساسیت‌ها کاذب هستند زیرا "اصول دیگر در همان درجه یا بالاتر پایمال می‌شود، و هیچ حساسیتی نیست." نویسندگان به مواردی اشاره می‌کنند که "ضربات سخت بر پیکر اسلام وارد شده است و به مقدسات درجه اول، مثلاً به شخص رسول اکرم ... در کمال صراحت اهانت شده و افتراها به وجود مقدسش بسته شده است"، اما مردم "حساسیت زیادی نشان نداده‌اند و به تأسف و ناراحتی قلبی قناعت کرده‌اند." در مقابل، "روی یک مسئله‌ای که احیاناً ناشی از یک غفلت و اشتباه بوده و غرضی در کار نبوده است، چه جار و جنجال راه می‌افتد که جز دشمنان اسلام کسی از آن سود نمی‌برد".

بررسی انفاقات، رشد اسلامی و نقد فیلم "محلل"

۱. انفاقات و رشد اسلامی:

کتاب با تأکید بر اهمیت "انفاقات مردم" به عنوان شاخصی برای "سطح رشد اسلامی مردم" آغاز می‌شود. قرآن کریم دو نوع انفاق را به تصویر می‌کشد:

- **انفاقات درست و مفید ("فی سبیل الله"):** این نوع انفاقات، که در راه خیر عمومی و خدا مصرف می‌شوند، با مثلی از قرآن (سوره بقره، آیه ۲۶۱) تشریح می‌شود: "مثل کسانی که اموالشان را در راه خدا انفاق می‌کنند، مانند دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه صد دانه باشد، و خداوند برای هر که بخواهد [از این هم] بیشتر [دو برابر] می‌دهد. خداوند گشایش‌دهنده و داناست." این انفاق حداقل "هفتصد برابر" بازده دارد.

- **انفاقات غلط:** این انفاقات نه تنها بازدهی ندارند، بلکه "اثر معکوس" داشته و "بلایی است که محصولات دیگر را نیز تباه می‌سازد." مثال قرآنی (سوره آل عمران، آیه ۱۱۷) برای این نوع انفاق، بادی است که سرمایی در خود دارد و به کشتزاری که مردم بر خود ستم کرده‌اند، اصابت کرده و آن را تباه می‌سازد. در این مورد، "خداوند به آنها ستم نمی‌کند، خودشان ستم می‌کنند."

نویسنده نتیجه می‌گیرد که انفاقات مؤمنان واقعی از نوع اول و انفاقات کافران از نوع دوم است. این انفاقات غلط مانند "تغذیه‌ای است که انگلهای داخلی بدن می‌کنند، که نه تنها اثری برای بدن ندارد... بلکه دشمنانی که خود را به بدن چسبانیده‌اند تغذیه می‌شوند و نیرو می‌گیرند و بدن را از پا در می‌آورند."

کتاب پیشنهاد می‌کند که برای درک "چه نیروهایی از این ثروت‌ها تغذیه می‌شوند، نیروهای پیشرو و خدمتگزار؟ یا نیروهای مخرب و بازدارنده؟" یک مطالعه بر روی ثروت‌های انفاق شده صورت گیرد.

در پایان این بخش، نویسنده به "طرز برخورد با فرصت‌ها" به عنوان نشانه دیگری از رشد یا عدم رشد اسلامی اشاره می‌کند و با طرح سؤالاتی نظیر "آیا ما یک جامعه رشید مسلمانیم؟" و "آیا شایستگی نگهداری و بهره‌برداری از سرمایه‌های خود را داریم؟" به جامعه تلنگر می‌زند. تأکید می‌شود که رشد "اکتسابی" است و وظیفه اصلی رهبران دینی بالا بردن رشد جامعه است.

۲. نقد و تحلیل فیلم "محلل":

بخش دوم متن به نقد شدید فیلم "محلل" می‌پردازد و آن را "سراسر قلب، مسخ و تحریف" توصیف می‌کند.

مهم‌ترین نقاط نقد فیلم عبارتند از:

- **تحریف قانون "محلل" در اسلام:** فلسفه قانون محلل: قانون محلل در اسلام، "نوعی مجازات عاطفی" و "تدبیری است از مجرای احسان برای جلوگیری از تکرار طلاق." طلاق در اسلام "حلال مبعوض" (مبعوض‌ترین حلال‌ها) شمرده می‌شود، زیرا "عرش الهی از طلاق می‌لرزد." هدف از این قانون، جلوگیری از آسان‌انگاری طلاق و "آزار نرساندن به زنان" است. این قانون یک "تهدید دردناک" در چشم مردان است تا از طلاق سوم خودداری کنند.
- **شرایط واقعی "محلل":** قانون محلل تنها پس از سه بار طلاق متوالی (با رجوع یا ازدواج مجدد بین آنها) و در صورتی که طلاق سوم رخ دهد، اعمال می‌شود. در این صورت، زن برای اینکه بتواند دوباره با همسر اول خود ازدواج کند، باید با مرد دیگری "ازدواج کرده باشد و آن ازدواج به طور طبیعی منجر به طلاق و یا فوت زوج شده باشد." تأکید می‌شود که این ازدواج دوم باید "دائم" و "عادی و طبیعی" باشد و زن و شوهر جدید "عملاً هم‌بستر شده باشند".
- **مغایرت فیلم با قانون:** فیلم "وانمود کرده که با گفتن برو زن مرا سه طلاقه کن، دفتردار می‌تواند زن را سه طلاقه کند و بعد هم چاره‌ای جز محلل نیست." این در حالی است که چنین امری در فقه اسلامی امکان‌پذیر نیست و نیاز به طی شدن فرآیند سه طلاق شرعی دارد.
- **نادر بودن نیاز به محلل:** نویسنده تأکید می‌کند که به دلیل تأثیر بازدارنده این قانون، "بسیار کم اتفاق افتاده است که چنین نیازی پیدا شود و کار به محلل بکشد".
- **افترای فیلم به جامعه ایران و واقعیات اجتماعی:** وجود "محلل‌های حرفه‌ای": فیلم تصویر می‌کند که گروهی "محلل حرفه‌ای" وجود دارند و در مساجد درباره "شغلشان و درآمدشان" صحبت می‌کنند. این در حالی است که نویسنده این تصور را "صرفاً خواسته افترای ببندد و توهینی وارد کند".
- **رفتار زنان در مقابل مردان بیگانه:** فیلم صحنه‌های "مضحکی" را نشان می‌دهد که زنان "انگشت خود را به دهان کنند" هنگام سخن گفتن با مرد بیگانه. این در حالی است که دستور قرآنی بر اساس "تفسیر معقول و منطقی" این است که زنان "با عشوه و ناز و تحریک‌آمیز که هوس بیماردلان را تحریک می‌کند سخن نگویند".
- **استفاده از "کمر بند عفت":** فیلم نشان می‌دهد که شوهر سابق برای جلوگیری از هم‌وابگی، از "کمر بند عفت" (که در قرون وسطی اروپا برای زنان استفاده می‌شد) استفاده می‌کند. نویسنده قاطعانه می‌گوید

که "این عدم اعتمادها و این رسمها و این شلوارهای زرهی فلزی در جامعه ما هرگز وجود نداشته و حتی یک نفر از مردم ما آن را نمی‌شناسد".

- **ابتذال هنری و تناقضات در فیلم: قهرمان فیلم:** فیلم یک "بازاری" را به عنوان قهرمان خود انتخاب می‌کند که "معمولا بیش از دیگران از مسائل دینی مطلع است"، اما او را از وجود قانون محلل "بی‌خبر" نشان می‌دهد. این شخصیت "متدین" با وجود مشکلات "وجدانش"، تلاش می‌کند از "اجرای قانون محلل شانه تهی کند".
- **دفتردار نادان:** فیلم دفترداری را به تصویر می‌کشد که از "اذن طلاق در حال عصبانیت" و "شرایط طلاق" بی‌خبر است.
- **هدف تبلیغاتی و تحریف:** نویسنده معتقد است که تهیه‌کننده فیلم به دلیل "نظر تبلیغاتی" خود و ناتوانی در "مواجهه با واقعیت"، "ناچار بر خلاف اصل صداقت رفتار کرده است." این فیلم نه تنها "قانون محلل را مسخ کرده است" بلکه "صحنه‌های ساختگی" را خلق کرده و "به جامعه‌ای که خود در آن زندگی می‌کند افترا بسته و بهتان زده است".